

## نقد‌های کشیش مسلمان شدهٔ پرتغالی

### بر نوشتهٔ یک کشیش ضد اسلام در اواخر دورهٔ صفوی

رسول جعفریان

از سقوط صفویه، همچنان در اصفهان زندگی می‌کرد.

در داستان زیر سه شخصیت داریم:

نخست، میر سید احمد علوی، که کتابش مورد نقد فلیپ قرار گرفته است.

دوم، فلیپ پادری که ردیه‌ای بر کتاب «مصلح صفا»ی سید احمد نوشته و در سال ۱۶۳۱ میلادی در رم به چاپ رسانده است.

سوم، علی قلی جدید الاسلام یا آنتونیو دو رزوزو، یک کشیش پرتغالی که به اصفهان آمده بود تا یک مرکز تبشیری را اداره کند، اما خودش به اسلام گروید و نقدی بر فلیپ نوشت. این نقد در کتاب «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین»، که در اصل ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات

مباحثی که میان میر سید احمد علوی و کشیشان مسیحی در قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم روی داده، بی تردید از دقیق‌ترین مباحثی است که میان مسلمانان و مسیحیان رخ داده و اسنادی از آن برجای مانده است. این داستان همچنان ادامه یافته و بخشی از آن به نیم قرن پس از آن کشیده شده است؛ زیرا «فلیپ» نامی که نقدی بر دیدگاه‌های سید احمد نوشته بود، مورد انتقاد یک کشیش مسلمان شده پرتغالی قرار گرفت که شاید چهل سال یا اندکی بیشتر، در اصفهان اقامت داشت. زمانی برای تبلیغ مسیحیت و پس از مسلمان شدن، به کار مترجمی در دربار و نشر علوم اسلامی و نقد مسیحیت. گفتنی است وی تا چند سال پس

است، درج گردید. اکنون ما، در مقدمهٔ کتاب یاد شده، شرح حالی از جناب آنتونیو به دست داده‌ایم و دیگر آن مطالب را تکرار نمی‌کنیم.

کاری که در اینجا انجام داده‌ایم، استخراج این نقدهاست، که پس از مقدمه خواهد آمد.

اکنون لازم است در بارهٔ میر سید احمد و نقد فلیپ، توضیحات مختصری ارائه کنیم:

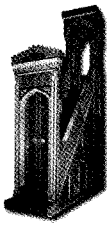
شگفتی این نقد، تنها از آن روست نیست که ما با یکی از نخستین آثار انتقادی غرب نسبت به قرآن و پیامبر ﷺ آشنا می‌شویم، بلکه مهم‌تر از آن، پاسخ‌ها است که آن‌ها نیز از سوی یک کشیش مسلمان داده شده، کسی که فرهنگ شیعه را در اصفهان به روشنی دریافته و بر آن اساس به پاسخ‌گویی به انتقادهای فلیپ پرداخته است.

میر سید احمد علوی (م حوالی ۱۰۶۰ ق.) عالم، فیلسوف و داماد میر داماد، سه کتاب و رساله در نقد یهودیت و مسیحیت داشته است که عبارت‌اند از: «صواعق رحمان»، «لوامع ربانی» و «مصلل صفا». مهم‌ترین این آثار، مصلل صفا است که به کوشش استاد حامد ناجی، همراه با مقدمه‌ای در بارهٔ این اثر، در سال ۱۳۷۳ ش.

به چاپ رسیده است.

کتاب «مصلل صفا»، در رد بر کتاب «منتخب آینهٔ حق نما» است که اصل آن؛ یعنی خود «آینهٔ حق نما» از فرانسویس گزاویه (م ۱۶۱۷م.) و منتخب آن از شیرو نیمو سوایر است. منتخب آن کتاب را، در سال ۱۰۳۲، دو نفر از مبلغان مسیحی به نام‌های پادری جوان و بریو، که از هند به ایران آمدند، در اختیار میر سید احمد قرار دادند. وی با دیدن آن کتاب، به نقد آن پرداخت که آن نقد همین کتاب «مصلل صفا در تجلیهٔ آینهٔ حق نما در ردّ تثلیث نصار» است. مسیحیان چندین رد بر کتاب «مصلل صفا» نوشتند؛ از آن جمله «آلایش‌های مصلل صفا» بود. شخصی به نام «بناو مالوالیو» هم کتابی بر ضد مصلل صفا نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سن پترزبورگ موجود است.

نقد دیگری را «فلیپ گواد گنولی» با نام A pologia pro Christiana Religione نوشت. نقد یاد شده در سال ۱۰۴۱ / ۱۶۳۱ در رم به چاپ رسید. این‌که میر سید احمد این کتاب را دیده است یا نه، آگاهی دقیق نداریم و تنها می‌دانیم که «رسالهٔ شرح دیباچهٔ مصلل صفا» در نقد یکی از آن پاسخ‌ها است.<sup>۱</sup>



مبشرات

آنچه که علی قلی جدید الاسلام ملاحظه و نقد کرده، همین کتاب فلیپ پادری بوده است. وی از اطلاعات آن کتاب چنین به دست آورده که اثر یاد شده در رد میر سید احمد علوی است. اما این که خودش کتاب میر سید احمد را دیده یا نه، آگاهی نداریم. علی قلی، ضمن ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات و نیز در بخش‌هایی از کتاب «هدایة الضالین» به نقد نوشته‌های فلیپ پادری پرداخته است.

علی قلی، صرف نظر از هدفی که برای نقد و ترجمه تورات داشته، از همان ابتدا بنا را بر آن گذاشته است تا به نقد مطالب فلیپ که در باره «پیامبر و قرآن» بوده پردازد و لذا می‌گوید: «چون در ابتدای این مدعا وعده کرده‌ایم تهمت‌هایی را که فلیپ ملعون، در آن عبارت او که ترجمه کرده‌ایم، یک یک را به شماره در آورده، رد و باطل سازیم، مناسب است از برای آن که خلاف وعده نشود به این کار اقدام بورزیم.»

علی قلی در باره خود فلیپ می‌نویسد: «این فلیپ... بعد از آن که به اعتقاد خود، علم عربیت را تحصیل کرد، به روم رفت. ریم پاپای زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردیه نویس به اسلام لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، برای او وظیفه قرار داد». به نظر علی

قلی، هدف پاپ از تقویت فلیپ و چاپ کتاب وی آن بوده است که «به توسط مکر و افتراهای پادری فلیپ مردود، تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال نموده، همه را در زیر فرمان» در آورد.

وی در جای دیگری از این کتاب، ضمن اشاره به کارهایی که نصارا بر ضد اسلام انجام داده‌اند، می‌نویسد: «از آن جمله فلیپ پادری نامی، در ردی که به دین اسلام، به زبان لاتین نوشته و در میان نصارا منتشر کرده است، از برای آن که نصارا رساله او را مطالعه کرده، بر ضعف دین اسلام آگاه گردند و در اعتقادی که به قوت تمام، به دین ثلاثه دارند سست و ضعیف نشوند». و سپس اشاره به اقدام خود در نقد کتاب فلیپ کرده، می‌گوید: ما «در اینجا نقل می‌کنم از برای آن که هم عداوت و عناد آن ملعون و سایر نصارا نسبت به دین اسلام و اهل آن ثابت شود و هم از سستی خیال‌های پا در هوای او قوت و حقیقت دین اسلام ظاهر و هویدا گردد».

وی به‌طور معمول، از فصول و ابواب مختلف کتاب فلیپ یاد کرده و مطالب را نقل و سپس نقد می‌کند. برای نمونه در باره موردی می‌نویسد:

«پادری فلیپ، در فصل اول باب دهم کتاب خود، که به رد نبوت و دین آن جناب



داشتند که به این کتاب ردّ دین اسلام کرده، او را در نظرهای مردم خفیف نمایند، از این کتاب به عمل نیامد، بلکه بد مذهبی ایشان به همهٔ مردمی که از باطل بودن مذهب ایشان مطلع نبودند، از فرستادن این کتاب ظاهر و هویدا گردانید.»

وی همچنین در بارهٔ کتاب فلیپ می‌نویسد: «این فلیپ پادری ملعون، با وجود آن‌که مدعی او، یک نفر از علمای اسلام؛ یعنی مرحوم احمدبن زین العابدین علوی است که از نواده‌های مرحوم میرداماد بود<sup>۳</sup> و چون آن مرحوم رد بر دین نصارا نوشته بود، این ملعون در برابر او از غرض و عناد جرأت بر نوشتن تهمت‌های چینی کرده است.»

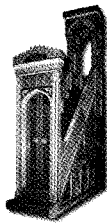
وی از موردی دیگر، از «فصل ششم و هفتم کتاب» فلیپ یاد کرده که اختصاص به «ردّ قرآن مجید» داشته است. علی قلی تأکید می‌کند که «فلیپ پادری این کتاب را، برای آن‌که به میان اسلام فرستاده شود، ساخته است.»

پاسخ‌های علی قلی، در ردّ نوشته‌های فلیپ پادری، در بیشتر موارد جالب و قابل توجه است. وی از روش‌هایی که در مدرسهٔ اصفهان آموخته، به خوبی استفاده کرده و نهایت تلاش خود را برای روشنگری به کار برده است. برخی از پاسخ‌های وی نقضی و

نوشته است، در بارهٔ آن حضرت نقل مجهولی کرده، مزخرف چند بر قالب زده است و با وصف آن که معلوم نیست که این نقل را از کجا پیدا کرده است و از نقل او معلوم می‌شود که هیچ ربطی به عربی و معنی آن نداشته است، نصارا را گمان آن است که بسیار هنر کرده است که این رد را نوشته است.»

علی قلی در کتاب «هدایة الضالّین»، در بارهٔ فلیپ پادری می‌نویسد: «چنانچه فلیپ پادری ملعون در فصل چهلم کتابی که به ردّ مذهب اسلام در جواب ردّی که سیادت و فضیلت پناه مرحمت و غفران دستگاه میر سید احمدبن زین العابدین علوی بر دین نصارا نوشته بود، به فرمان ریم پاپا نوشته است؛ اوّلاً: به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است و این کمینه، جواب آن را به لغت لاتین نوشته‌ام و بعد از اتمام این کتاب، اراده آن است که به توفیق الهی او را ترجمه کنم.»<sup>۲</sup>

اشارهٔ دیگر او به این است که نصارا کتاب فلیپ را به ایران فرستاده‌اند تا به هر حال، پاسخی به نوشته‌های سید احمد علوی باشد. علی قلی در این باره می‌نویسد: «پس شرمندگی نصارا از بالای فلیپ و شرمندگی او از بالای ایشان که این کتاب آن ملعون را به ایران فرستاده‌اند؛ زیرا که آنچه ایشان در نظر



برخی حَلّی است و از این جهت، استادانه رفتار می‌کند. وی پاره‌ای از اشکالات مؤلف را بدانسان پاسخ می‌دهد که این‌ها بر اساس روایات اهل سنت است نه روایات اهل بیت، و به همین دلیل، قابل قبول نیست. برای نمونه، در مورد روایت غرانیق، که فلیپ پادری آورده، می‌نویسد:

«ما اولاً می‌گوییم تفاسیر این آیات را که فلیپ پادری می‌گوید که به این نحو در کتب اهل اسلام دیده‌ایم، اگر راست می‌گوید، آن تفسیر سنیان خواهد بود.»

در مورد دیگر نیز می‌نویسد: «اما می‌دانم که نصارا در این وقت خواهند گفت این عبارتی که دلالت بر این می‌کند که حوّا از دندهٔ آدم خلق شده است، چنان نیست که همین در کتاب ما باشد، بلکه در همهٔ کتب اهل سنت، که امت پیغمبر شمایند، چنین عبارتی هست و در بعضی احادیث شما نیز این معنی مذکور است. جواب می‌گوییم که آنچه در کتب اهل سنت در این باب نقل شده است، به اعتبار آن است که چون ایشان به امامان و مقتدایان بر حق دین پیغمبر ما کافر شده‌اند و از نور هدایت خاندان علوم ربّانی دور افتاده‌اند، هر چه در این باب نوشته‌اند، از کتب شما که مایهٔ همه فسادهایند بیرون آورده‌اند و اگر در

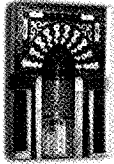
نادری از احادیث ائمه ما اشاره به این معنی شده باشد، نه از آن راه است که پیشوایان دین محمد ﷺ یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام و متابعان ایشان بر این اعتقاد بوده‌اند، بلکه بنابر تقیّه این را فرموده باشند، یا علمای اهل سنت که دشمنان ما شیعیان‌اند، از برای قوت غلط مذهب خود از زبان ایشان آن را نقل کرده‌اند و اگر نه در مذهب شیعه، بنابر اسنادی که از پیشوایان دین خود، که همه حامل علوم ربّانی‌اند، در دست دارند اتفاقی است که این معنا افتراپی است که به خدا و انبیای آن سبحانه بسته‌اند؛ زیرا که خلقت حوّا نه از استخوان و گوشت آدم است بلکه از تتمهٔ گل دندهٔ آدم آفریده شده است و می‌شود که این عبارت به این معنی در تورات بوده باشد.»

البته ادبیات نقدی علی قلی، تند است و معمولاً با کلماتی چون «ملعون» به استقبال از فلیپ پادری می‌رود.

در اینجا بر روال کتاب، مواردی را که در نقد فلیپ بوده گزارش خواهیم کرد.

### حدیث معراج و جسم بودن خداوند

از نخستین مطالبی که فلیپ پادری، به تصور خود، به عنوان اشکال مطرح کرده،



میتقالح

زیرا آثار خود آنان مملو از این قبیل کلمات است که حاوی تجسیم می‌باشد. بنابراین، بهتر است فلیپ پادری و نصارا «اول چشم باز کرده عیب خود را ببینند، بعد از آن اگر آن عیب خود را علاج توانستند کرد، آن وقت متوجه عیب‌جویی دیگران بشوند». در آن وقت، «هر جوابی که برای این کفرها می‌گویند همان را جواب اهل اسلام بدانند و من بعد دهان خود را به قفل شرمندگی بسته هرزه‌گویی نکنند».

### ادعای فلیپ در خلط قرآن میان مریم خواهر موسی با مریم مادر عیسی

اشکال دیگری که فلیپ با توجه به آیه: «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأً سَوْءًا...» کرده، این است که «محمد ﷺ این مریم مادر حضرت عیسی را به مریم خواهر حضرت موسی اشتباه کرده، این را داخل کتاب خود نموده است؛ زیرا که این حضرت مریم خواهر آن هارون نبود، بلکه مابین این مریم و آن مریم که خواهر هارون بود، مدت طولانی فاصله شده بود».

پاسخ علی قلی اشاره به آن است که چون این در سلسله انساب به آنجا می‌رسد، قرآن چنین خطاب کرده و همین ماجرا در باره «اخنوخى و لامكى در سلسله شیث»

این است که بر اساس برخی از نقل‌هایی که در معراج آمده، خداوند باید جسم تصور شده باشد؛ زیرا طبق آن نقل‌ها «محمد، خدا را جسم می‌دانست» «چراکه از برای آن سبحانه و تعالی مکان ثابت کرده است و زبان نیز قرار داده است؛ زیرا که گفته است که این قرآن من کلام خداست که برای هدایت جن و انس به من نازل شده است».

علی قلی ادامه می‌دهد آنچه مستند وی قرار گرفته «حدیثی را که اهل سنت در کتب خود نوشته‌اند، شاهد می‌آورد» آنجا که رسول فرموده: «در وقتی که به قدر قاب قوسین رسیدم، ربّ الارباب دست خود را در بالای من گذاشت و در آن وقت سردی در پشت خود احساس کردم». فلیپ پادری پس از آن نوشته است: «از اینجا ثابت است که محمد عربی، خدا را جسم می‌دانسته است».

علی قلی اشاره به مواردی می‌کند که شبیه این در آثار مسیحیان هست و «حکمای نصارا» آن‌ها را تأویل می‌کنند. به همان قیاس این احادیث هم «قابل تأویل هستند». اما نکته دیگر این است که «این حدیث در نزد اهل حق؛ یعنی شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام صحّت ندارد».

حال فرض کنیم که در آثار شیعه هم بود، نباید «نصارا طعنه بر دین اسلام بزنند»



میتاب

است که وی ضمن تعلیم این مطلب به مردم که بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «خود را شریک خدا قرار داده است؛ زیرا که این کلمه، این معنی دارد که نیست معبودی سزای پرستش، به غیر از خدا و محمد که گفته می‌شود پیامبر خدا».

نخستین انتقاد علی قلی عدم ذکر منبع توسط فلیپ است دایر بر این که «آن پادری... نمی‌گوید در کدام کتاب این را فرموده»؛ یعنی فلیپ مأخذ خود را بیان نکرده است.

شگفتی علی قلی از آن است که فلیپ با این که مدت‌ها وقت «صرف یاد گرفتن لغت عربی نموده است» تا «متشابهات قرآن و احادیث» را بفهمد و از طریق آن‌ها «رد بر دین اسلام بنویسد» گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده و «تهمتی به این عظمت و مزخرفی به این رسوایی را قالب زده است». باید از فلیپ پرسید: «در کجا مذکور است آن حکمی که حضرت محمد رسول الله ﷺ کرده است که در روز جمعه زنان و مردان عریان شده باهم برقصند؟» علی قلی می‌گوید: این «فلیپ پادری به مرتبه‌ای خود را عربی‌دان قیاس کرده است که فصاحت قرآن مجید را انکار کرده» و با این حال، گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده است. همین

صادق است که در تورات تکرار شده است؛ یعنی «با وجود آن‌که هر کدام از یک سلسله جدایی‌اند» آن‌ها را پسران قابیل نامیده‌اند. وی مرض عمده «فلیپ پادری» را در اظهار این قبیل هرزه‌گویی‌ها «نادانی و کفر و عناد و جاهلی او» می‌داند که اینچنین «استاد اشتباه به آن خاتم الانبیایی که همه انبیا خوشه چین خرمن دانش او بوده‌اند، داده است».

### محمد ﷺ ضد شرك يا مروج آن!

علی قلی از فصل اول، از باب دوم کتاب فلیپ پادری، مطلبی را نقل کرده که به بسیار مضحک به نظر می‌رسد. وی می‌گوید: فلیپ پادری در نخستین انتقادی که در فصل مربوط به پیامبر ﷺ بر آن حضرت وارد کرده این است که «محمد عرب، دینی اختراع کرده است که در آن دین منع از بت پرستی می‌کند و امر می‌نماید که خدا را به یگانگی پرستند و اما در آن ضمن، تعلیم بت پرستی فرموده است؛ زیرا که فرمان داده است که روز جمعه را تعظیم نمایند و حکم کرده است که در آن روز به دستور بت پرستان قدیم، همه مردم؛ چه زن و چه مرد، از هر لباسی خود را عریان کرده باهم رقصی بکنند». اما این که فلیپ با چه استدلالی تمایل محمد ﷺ را به بت پرستی نشان داده، آن



یک «حرف واو را اضافه کرده است از برای آن که استدلال او درست بیاید؛ زیرا که به انضمام آن اضافه، این معنی فهمیده می شود که نیست خدایی مگر یک خدا و محمد، پس محمد هم خودش را خدا دانسته است که مردم را به گفتن این کلمه امر نموده است».

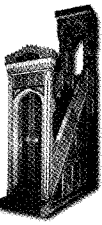
پرسش علی قلی این است که در کدام کتاب از منابع اسلامی، در میان این دو جمله «واو» بوده است. روشن است که «همه کس می داند که این کلمه طیبه آن واو را ندارد». به علاوه که وصف محمد به «کلمه رسول الله» خود نشان می دهد که سخن پادری «خیال محض افترا و حیلۀ شیطانی است».

باور علی قلی این است که وی در خواندن متون عربی دچار مشکل شده و از نشان های آن عدم تلفظ دقیق اسلامی «پدر و مادر و اولاد و ازواج حضرت محمد ﷺ» است؛ به طوری که «عبدالله را عبد الیا و آمنه را ایمیا و خدیجه را غدیضه و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینب و ام کلثوم را اومی کلت و قاسم را کازیم نوشته است». همان طور که خواهیم دید، وی پس از این هم، مرتب از این قبیل ایرادها بر فلیپ وارد می کند.

یک نمونه که روشن نیست از روی چه عبارتی آن را به تصور خود ترجمه کرده است «از برای اثبات عربی ندانستن او» کافی است.

یک مورد واضح از نادانی وی نسبت به زبان عربی، همین نکته ای است که در باره شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، نوشته و گفته است: محمد با این که مردم را از شرک پرهیز می دهد، در این جمله، خود را از شریک خداوند قرار داده است! از این برداشت وی «عربی ندانستن و پوچ گفتن این پادری ظاهر و هویدا می شود». پرسش علی قلی این است که از کجای این جمله مفهوم می شود که محمد ﷺ خود را شریک خداوند قرار داده است؟ «هر کسی که فی الجمله عربی می داند هویدا است که هرگاه جزء اول از این دو کلمه، دلالت بر این بکند که نیست معبودی سزای پرستش مگر یک خدا، مشخص است که محمد ﷺ خدا نمی تواند بود؛ زیرا که اگر آن حضرت را کسی خدا بداند، پس به دو خدا قایل خواهد بود و چون این تعدد خدا از اول آن کلمه، که دلالت کرد بر این که نیست خدا مگر یک خدا، نفی شده است». علی قلی احتمال می دهد وی در حدی بوده است که معنای این جمله را بفهمد، اما به احتمال،





فلیپ و آیه ﴿...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...﴾

علی قلی اشاره می‌کند که فلیپ در فصل ششم و هفتم همان کتاب ردّ مذکور، در بابی که او را به رد قرآن مجید موسوم کرده است «مطالبی در نقد قرآن دارد؛ از جمله این نقدها آن است که می‌گوید، حضرت محمد ﷺ در قرآن آورده است «که تأویل این کتاب را هیچ کس نمی‌داند به غیر از خدا، پس بنابر این هیچ فایده از این کتاب برای امت او حاصل نمی‌تواند شد.»

اشکال مهم فلیپ در کتابش آن است که «از برای ثبوت مدّعی خود آیه: ﴿...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...﴾ را در آن کتاب نقش کرده، ترجمه آن را نوشته است که هیچ کس نمی‌داند تأویل قرآن را به غیر از خدا، و الراسخون فی العلم را انداخته است، از برای آن که مدّعی خود را به ثبوت برساند. علی قلی به طنز می‌نویسد: «حکایت این پادری مثل آن قلندری است که می‌گفت: من از قرآن همین یک آیه را خوشم آمده است: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ...﴾؛ شخصی به او گفت که تتمه این آیه را هم بخوان که ﴿وَأَنْتُمْ سُكَّارٌ﴾. آن قلندر گفت که، من حافظ قرآن نیستم که همه قرآن را باید دانسته باشم، همین یک آیه که برای من به کار می‌آید، مرا کافی است. پس این فلیپ

پادری آیه ﴿...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...﴾ را که به کارش می‌آمد در کتاب خود نقش کرده است و تتمه را که و الراسخون فی العلم است، چون نفی اثبات مدّعی او را می‌کرد انداخته است.»

اما این اشکال «که و الراسخون فی العلم ربطی به ما قبل خود ندارد، بلکه ابتدای سخن است» و شاهدش آن که «در قرآن‌های شما در سر لفظ إِلَّا اللَّهُ میم سرخی که علامت وقف لازم است نوشته شده است» هم به نظر علی قلی وارد نیست؛ زیرا «این نحو قرائت از طریقه سنّیان است» و اینان «چون تأویل قرآن را از امامان ما که راسخون در علم‌اند، نپرسیده‌اند و یاد نگرفته‌اند، به ظاهر آیات قرآن عمل می‌کنند و محکم و متشابه قرآن را از هم فرق نمی‌نمایند. بنابراین، «این فلیپ پادری ملعون، هرگاه این آیه قرآن را موافق سنّیان» فهمیده باشد کی درست است که با طایفه شیعه امامیه که سنی را نیز مثل نصارا بر باطل می‌دانند، بحث بکند؟»

فلیپ پادری و آیه ﴿فَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾

اشکال دیگر فلیپ پادری بر اساس آیات: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ \* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى \* وَ وَجَدَكَ غَائِبًا

شدن آن حالات بر امت منت می‌گذارد و خطاب با حضرت رسول کرده منظورش امت آن جناب است.»

### نزاع در بارهٔ محلّ فاران

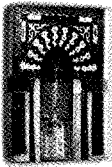
آگاهیم که نقد فیلیپ پادری، در ردّ بر میر سید احمد علوی عاملی است. میر سید احمد، با توجه به عبارتی که در فصل ۳۳ تورات بوده، آن عبارت را در اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ آورده است. آن آیه این است: «صاحب از سینا می‌آید و از ساعیر از برای ما طلوع خواهد نمود و از کوه فاران دیده شد.»<sup>۴</sup>

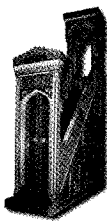
فیلیپ پادری این ادعا را رد کرده و گفته است: «از این عبارت فهمیده نمی‌شود که فاران آن کوهی است که حضرت محمد در حوالی آن متولد شده است، بلکه چون آن کوه در بیابان تیه واقع است، پس آن صاحب که از سینا می‌آید، باید که خدای تعالی بوده باشد که دین و التفات او از سینا و ساعیر و فاران در حضرت موسی طلوع نمودند و دیده شدند و بنی اسرائیل در آن بیابان مکرر انعامات آن پروردگار را دیده‌اند.»

به نظر علی قلی، بهتر بود که فیلیپ پادری می‌گفت ما «نمی‌دانیم که این کوه در کجاست» تا این که چنین تأویل خطایی را

فأغنی» این است که محمد ﷺ پیامبر نبوده است «چون محمد پیش از هدایت گمراه بود!» و چنین کسی «قابل پیغمبری نیست؛ زیرا که پیغمبر باید که هرگز گمراه نباشد». به نظر وی و در یک پاسخ نقضی «اگر این استدلال از این آیات قرآن به پیغمبر نبودن محمد مصطفی ﷺ می‌کند درست باشد، لازم می‌آید که حضرت ابراهیم نیز پیغمبر خدا نبوده دین آن جناب باطل شده باشد و در این صورت نه تنها دین نصارا بلکه دین حضرت موسی نیز باطل خواهد بود؛ چرا که در کتاب مقدس هم آیاتی در بارهٔ گمراهی ابراهیم پیش از نبوت وجود دارد. هر تأویل و توجیهی برای آن آیات کردند، برای این آیات قرآنی هم بکنند.

اما پاسخ حلی آن این است که وی این آیات را بد تفسیر کرده و «این آیات تأویل درست دارند و مفسّرین قرآن مجید تفسیر آن را به این نحو کرده‌اند که چون امت پیغمبر آخرالزمان پیش از بعثت آن حضرت گمراه و فقیر و بی‌پدر یعنی بی‌پیغمبر بودند و به فترت عظیم گرفتار گشته بودند و حق تعالی چون خاتم الانبیا را از برای اتمام حجت مبعوث گردانید، این بلاها از میان امت به برکت آن حضرت برطرف شد و این است که خدای تعالی در باب برطرف





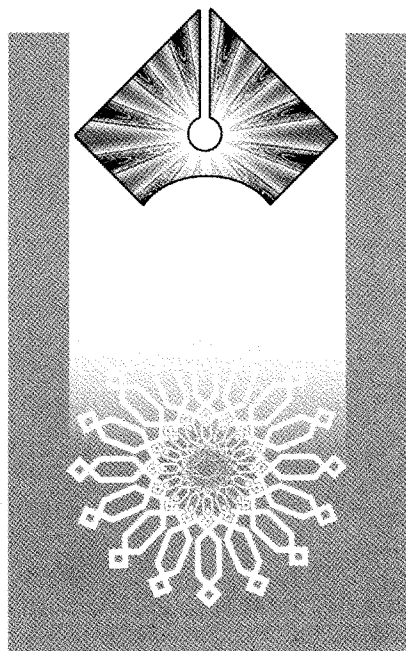
مِيقَاتُ

به نظر علی قلی، اهل فرنگ، از شعوری که خدا به ایشان داده است، برای درک فرق میانه حق و باطل نمی‌کنند و آن را «صرف یادگرفتن صناعات دقیقه از قبیل دوران‌ساز سازی و وقت ساعت و غیره کارهایی که با آتش بازی مناسبت دارد می‌نماید و در امور اخروی که عمده غرض از آفرینش ایشان این است که آن‌ها را خوب یاد بگیرند آنقدر سعی نمی‌کنند که از کسانی که به سمت مکه و مدینه سفر کرده باشند پرسند که آنچه فلیپ پادری ملعون در کتاب خود نوشته است که کوه فاران در بیابان تیه است و دیگران مثل او در شکل‌های دنیا که کشیده‌اند، کوه فاران را در بیابان تیه کشیده‌اند حق است یا آنچه اهل اسلام می‌گویند که آن کوه در بیابان مکه است.»

علی قلی در اینجا شرحی مفصل از عبارت مزبور در باره فاران داده و تلاش زیادی برای اثبات انطباق آن بر حضرت محمد ﷺ دارد.

در ادامه، یک عبارت دیگر هم از کتاب حَقِيقُ نَبِي هَسْتِ که علی القاعده می‌بایست میر سید احمد آن را دلیل بر نبوت حضرت محمد ﷺ گرفته که فلیپ آن را رد کرده است. این عبارت در فصل ۳۳

بکند. اما فی الواقع کوه فاران در مکه است و «همه کس می‌داند که در مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه واقع است». این نادانی از سوی پادری مزبور، به رغم این است که «ادعا می‌کنند که تمام دنیا را مساحت نموده‌اند». به نظر ناقد، به صرف این که در «کتب بی فروغ سراسر دروغ» پیران ایشان آمده است که فاران در بیابان تیه است، نباید اینان آن را باور کنند. به نظر وی، مشاهدات بسیاری همراه با «اسنادی که در کتب خودشان و کتب اهل اسلام موجودند که دلالت می‌کنند که آن کوه در صحرای مکه معظمه است».





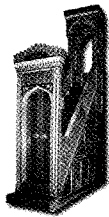
میتقالح

تعالی به آن حضرت داده است و بعد از فقرات چند، که چون در جایی دیگر آن‌ها را ترجمه کرده‌ایم در اینجا متوجه ترجمه آن‌ها نمی‌شویم، می‌گوید: حقیق نبی که بیرون آمده‌ای به خلاصی امت خود به خلاصی ایشان همراه وصی خود».

فلیپ تطبیق این عبارت را بر حضرت محمد ﷺ انکار کرده و نوشته است که «این عبارت به حضرت موسی در وقتی که با امت خود در بیابان تیه، که کوه فاران در آن می‌باشد، راه می‌رفت، باید که تأویل شود نه به حضرت محمد».

علی قلی می‌گوید: فلیپ هیچ شرح و استدلالی برای انطباق آن با حضرت موسی ﷺ به دست نداده است. این علاوه بر آن است که تفاسیر نصارا با این برداشت فلیپ موافقت ندارد؛ چرا که «بنابر اتفاق همه صاحبان تفاسیر، دین نصارا این عبارت حقیق نه به حضرت موسی بلکه به حضرت عیسی ﷺ تعلق دارد». اما از نظر تاریخی، شاهی بر این که حضرت عیسی ﷺ به فاران رفته باشد، در دست نیست به علاوه، «هرگز با وصی خود از برای خلاصی امت خود به جنگ بیرون نرفت» و شواهد دیگر که نشان می‌دهد با حضرت عیسی هم تطابق ندارد.

کتاب پنجم تورات است «در این فصل حقیق نبی به آن صاحب که حضرت موسی در فصل سی و سیم خبر آمدن او را از کوه فاران می‌دهد خطاب نموده، می‌گوید: ای صاحب من! شنیده‌ام آوازه تو را و ترسیدم ای صاحب من کار تو - یعنی بعثت تو - در میان سال‌هاست - یعنی در اواخر اول زمان و اوایل آخر زمان است - تازه کن او را - یعنی زود به جای آور او را - و در وسط زمان‌ها ظاهر خواهی کرد او را به درستی که آزرده‌گی تو رحمت خواهد بود - یعنی از جانب خدا رحمة للعالمین خواهی بود و دینی که می‌آوری چون دین قیامت است، دین آزرده‌گی می‌باشد. بعد از آن به امت خطاب نموده می‌فرماید: - پیغمبر پیغمبران از سمت جنوب خواهد آمد و معصوم از کوه فاران و جلالت او آسمان‌ها را پوشانید و تمام زمین پر شد از صلوات به او یا تسبیح او - که هر دو معنی به آن عبارت لاتینی که در اینجاست مناسبت دارد - و تجلی او از قبیل نور است و شاخه‌ها در دست اوست - یعنی اختیار دنیا و آخرت در دست قدرت او خواهد بود - و پنهان خواهد بود شجاعت او و در پیشاپیش او مرگ خواهد رفت - و این عبارت اشاره به اختیار کشتن و زنده گذاشتن است که الله



هر چند که آن‌ها هم بی‌اعتبار و بی‌اصلند، منافات ندارد». وی با شرح نظریه حکما دایر بر این‌که جهان مانند یک پیاز است که هر آسمانی آسمان پایین‌تر را احاطه کرده است و آسمان زیرین، زمین را احاطه کرده است؛ بنابر این، «چه می‌شود که هرگاه بهشت در بالای این هفت آسمان در زیر عرش که نصارا آن‌را هم داخل آسمان‌ها نمی‌شمارند بوده باشد و در این صورت وسعت او به مرتبه‌ای باشد که از وسعت این آسمان‌های هفتگانه و زمین بیشتر باشد».

این اشکال وجود دارد که نصارا بگویند «از کجاست که بهشت در بالای آسمان هفتم است، بلکه ما می‌گوییم که بهشت در زمین می‌باشد».

علی قلی می‌گوید به هر حال هر دو ادعا مساوی است و ما با توجه به آنچه در قرآن آمده، نظر خود را می‌پذیریم. اما برای رد شما هم کافی است به کتاب مقدس استناد کنیم که در آن کتاب، بهشت در روی زمین دانسته نشده و این مطلبی است که در فصل پنجم سفر پیدایش آمده است. در آنجا آمده است که حضرت اخنوخ - ادریس - پس از یک زندگی ۶۶۵ ساله به بالا رفت که نصارا می‌گویند به بهشت رفت و معلوم می‌شود که آنان هم بهشت را روی

علی قلی، فلیپ را متهم به پرت و پلا گویی کرده و می‌گوید: استدلال‌ها و براهین و جواب‌های ارائه شده توسط وی، آن قدر ضعیف است که «جواب از برای ادنی دلیلی که یکی از جاهلان شیعه چه جای عالم دین شیعه اثنی عشری بر بطلان مذهب ایشان ایراد نماید، پیدا نخواهد کرد».

### در باره مساحت بهشت

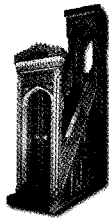
اشکال دیگری که فلیپ پادری در فصل سوم از باب سیم کتابش (که اختصاص به رد قرآن مجید دارد) کرده، این است که آیه: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۵</sup> یعنی بهشتی که پهناي آن پهناي آسمان و زمین است، مهیا شده است از برای پرهیزکاران» نشان می‌دهد که قرآن از طرف خداوند نیست. توضیح آن «که همه کس می‌داند که جزء از کل کوچک‌تر می‌باشد و چون بهشت جزئی از عالم است، پس چون می‌شود که با کل خود که آسمان‌ها و زمین است، مساوی باشد».

پاسخ علی قلی آن است که سخن خداوند دایر بر این که «وسعت بهشت، آسمان و زمین است، با هیچ اصلی از اصول، که انبیای خدای تعالی خبر از آن‌ها داده‌اند و به دستور و قواعد عقلی نیز که حکما قرار داده‌اند،

زمین نمی‌دانند. وی شواهد دیگری هم در سفر پیدایش در این باره آورده است.

علی قلی به تمسخر، داستان یعقوب و نردبان را از تورات نقل می‌کند که در آن آمده است که یعقوب این سر نردبان و خداوند آن سر نردبان بود و به این ترتیب، خداوند را جسم تصویر می‌کند. همانجا تلاش می‌کند تا اشکال دیگری از فیلیپ را پاسخ دهد. این پادری «در همان فصل سیم باب سوم کتابی که نوشته است... می‌گوید که در یکی از کتب شما که به کتاب سنّت موسوم است، نوشته شده که پیغمبر شما فرموده است من در روز شفاعتم که در آن روز حتی آنانی را هم که از امت من از جهت گناهان خود به عذاب‌ها در جهنّم گرفتار بوده‌اند، از جهنّم بیرون خواهم آورد، در حالتی که همه ایشان سوخته و آتش در ایشان افروخته باشد. پس ایشان را خواهم برد به سرچشمه‌ای که او را کوثر می‌نامند و در آن چشمه چون همه ایشان را بشویم، آن سیاهی فی الفور از ایشان زایل شده، بدن‌های ایشان از قبیل برف سفید شود و ایشان را به اتفاق مؤمنان داخل بهشت خواهم گردانید و در آن وقت خدای تعالی به جبرئیل خواهد فرمود که برو به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا محفوظ

است و آن‌ها را با خود بیار. پس جبرئیل فرمانبرداری کرده خواهد رفت به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا می‌باشند و اما چون خواهد که کلیدها را بردارد، دچار او می‌شود ملکی که چون امر الهی را از جبرئیل بشنود در همان لحظه دست به دهان خود کرده، هفتاد هزار کلید بیرون خواهد آورد که هر کدام به طول هفت هزار فرسنگ و چون جبرئیل از راه سنگینی آن‌ها را نتواند که بردارد، عجز خود را به خدای تعالی عرض خواهد نمود و در آن وقت فرمان از جانب خدا به وی خواهد رسید که ای جبرئیل، بخوان مرا به اسم خودم و به اسم محمد حبیب من و به این وضع خواهی توانست که آن کلیدها را برداری؛ پس چون جبرئیل چنین کند، آن کلیدها را برداشته خواهد آورد و به آن‌ها باز خواهد کرد. آن بهشت را که اسم او جنّت الفردوس؛ یعنی بهشت مقدس است و چون پیروان حضرت محمد ﷺ داخل جنّت شوند، در آنجا مهیّا خواهند یافت سفره‌ای انداخته که طول او هفتصد روز راه بوده باشد و در دور آن صندلی‌ها از طلا و نقره و دستمال‌ها از ابریشم و طلا بافته خواهد بود. پس در آن سفره خواهند نشست و خوردنی‌های بهشت را خواهند خورد و از چشمه‌های او خواهند



مِنَقَرَاتِ

آشامید و در انتهای میهمانی جوانانی که خدمتکاران می‌باشند، رخت‌ها و کفش‌ها و حمایل‌ها از طلای مرصع و همهٔ اسباب زینت را از برای ایشان آورده که ایشان به آن‌ها خود را پوشانند. پس به هر کدام یک ترنج به هدیه خواهند آورد و چون هر کدام ترنج خود را ببینند، از هر یک از آن ترنج‌ها دختری در نهایت حسن و جمال بیرون خواهد آمد و چون پیروان محمد ﷺ آن‌ها را ببینند از سفره برخاسته به هر وضع که خواهند با آن‌ها جماع می‌کنند در مدت پنجاه سال و بعد از لذت بردن در آن مدت، خدای تعالی روی خود را به ایشان خواهد نمود تا آن‌که روی او را ملاحظه کنند. و اما چون ایشان روی خدا را از جهت نور بسیار نتوانند که ببینند، به روی زمین خواهند افتاد و در آن وقت خدای تعالی قوت به ایشان داده ایشان را بر می‌خیزاند. پس ایشان قوت یافته به روی خدا نگاه خواهند کرد و بعد از دیدار خدا، هر کدام در عمارت خود داخل شده با آن دختران عیش خواهند کرد و خواهند خورد و خواهند آشامید همیشه.»

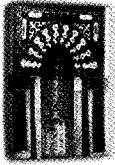
به نظر علی قلی، این قبیل عبارات، فرقی با آنچه در کتاب مقدس در بارهٔ انبیا و از جمله داستان نردبان یعقوب آمده ندارد. نصارا در این باره خواهند گفت: «هرگاه

چنین عبارات‌ها که فلیپ پادری نقل کرده است که در کتب شما اهل اسلام هست کفر نباشد، آن عبارت» تورات نیز کفر نخواهد بود.

علی قلی اینجا از روشی که چند جا از آن استفاده کرده، بهره می‌گیرد و آن این است که آنچه از کتب در اختیار فلیپ بوده، «کتب سنیان» بوده است و ربطی به شیعه ندارد. به نظر وی بهتر است نصارا از آن منابع دست «بردارند و بیایند به ملاحظه کتب دوازده نفر پیشوایان دین آن حسیب خدا؛ یعنی حضرت محمد مصطفی ﷺ که در دست شیعیان اثنی عشری‌اند که به هیچ‌گونه شباهتی به کتب نصارا و سنیان ندارند». اینجاست که تفاوت را درخواهند یافت. بدین ترتیب پیداست که علی قلی این روایت را نمی‌پذیرفته است.

**فلیپ پادری و داستان ماریه و آیات سورهٔ تحریم**

یکی از سوژه‌های اصلی مورد نظر علی قلی، بحث عصمت انبیاء است که تلاش می‌کند نشان دهد بر اساس تورات، هیچ عصمتی برای انبیاء باقی نمی‌ماند. در همین وقت، فلیپ پادری، با توجه به برخی از داستان‌هایی که در باره پیامبر ﷺ نقد شده است، در نقد آن حضرت می‌کوشد و



میترا

فیلیپ پادری در کدام کتاب از اهل اسلام خواند است که خدیجهٔ کبری به سبب ماریه، نزاع با پیامبر خدا کرده باشد». به نظر وی، چنین مطلبی در هیچ کتابی نیامده و بسا او در یکی از کتاب‌های سنیان آن را دیده باشد که آن هم بعید است «چون در هیچ کتابی از کتب اهل اسلام، آنچه آن ملعون در اینجا نوشته، مذکور نبوده است و نیست»؛ زیرا «حضرت پیامبر خدا تا خدیجه کبری را داشت، زن دیگر نکرد». وی احتمال می‌دهد که اگر هم این پادری مطلب مزبور را جایی خوانده به جای حفصه، آن را خدیجه خوانده است.

به علاوه این که کسی با کنیز خود، مجامعت کرده باشد، به هیچ روی عمل خلاف شرع یا نعوذ بالله زنا نیست. بر اساس خود کتاب مقدس، بسیاری از انبیا با کنیزکان خود مجامعت داشتند و چنین عملی بر اساس آنچه در فصل بیست و دوم فصل چهارم آمده، با کنیزکان جنگ مجاز شمرده شده است.

ممکن است گفته شود که نسبت دادن خلاف شرع، به خاطر سوگندی بوده که محمد ﷺ خورده است نه اصل عمل. پاسخ این مطلب روشن است، نقض قسم به معنای آن نیست که عمل مزبور مصداق زنا شده

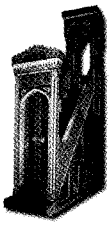
بر آن است تا نبوت حضرت را زیر سؤال ببرد.

به نوشتهٔ علی قلی «فلیپ پادری... در فصل بیست و دوم، باب دهم کتاب خود، که به رد دین اسلام و بطلان پیغمبری بهترین پیغمبران رب العالمین؛ یعنی محمد مصطفی ﷺ نوشته است» تلاش کرده تا «بطلان نبوت حضرت رسول و دین آن جناب را» ثابت کند.

داستان مورد استناد فیلیپ آن است که محمد ﷺ نزد ماریه بود که عایشه و خدیجه [!] از آن آگاه شده و ایشان سوگند خورد که دیگر نزد او نخواهد رفت «و چون مرتبهٔ دیگر او را در آن کار گرفتند، هر دو به خانهٔ پدران خود رفته، حضرت را واگذاشتند؛ زیرا که در آن وقت هنوز مردم چندان به او نگرویده بودند». به نظر فیلیپ، این عمل حضرت محمد ﷺ پس از سوگندی که خورده، عمل خلاف شرع بوده است و محمد «از پیش خود آن سورهٔ رخصت با کنیز خود دخول کردن را هر چند زنان نخواهند ساخت داخل کتاب خود نموده است».

نخستین اشکال علی قلی به استناد و منبع آن است که «از نصارا که وکالت نامهٔ فلیپ کافر را در دست دارند، می‌پرسیم که





حضرت عقدۀ قَسَم را گشوده باشد، دیگر چه بحثی بر مسلمانان در این باب وارد می‌آید؟»

### فلیپ پادری و داستان زینب دختر جحش

این بار، فلیپ در همان فصل ۲۲، باب دهم کتابش، نکته‌ای دیگر را به عنوان انتقاد بر حضرت محمد ﷺ و نفی نبوت ایشان آورده، و مطالب ناروا و ناشایست و سراسر دروغ را نوشته است.

فلیپ از توجیهی که مسلمانان برای ازدواج حضرت با زینب داشته، آگاه بوده و نوشته است: «مفسرین اهل اسلام در تفسیر این آیات نوشته‌اند که حضرت محمد ﷺ از برای رفع نفرت طبع مردم از آن عمل که کرده بود و از راه خوفی که از مردم بهم رسانیده بود، بپر، اما الله تعالی او را منع نمود که چرا از ترس مردم زن زید را پس می‌دهی و بدین جهت از هنگام نزول این آیات، حق تعالی حکم به وی کرد که آن زن را به شوهر خود ندهد بلکه به فرمان خدا او را نزد خود به زنی نگاه دارد که مبادا به سبب آن خواهشی که در این باب داشت به تنگ آید و از آن راه زحمت بکشد.» البته مطالب تندتری هم در کتاب فلیپ بوده

است؛ «زیرا هرگاه کسی قسم بر ترک فعلی یاد کند، چنان نیست که اگر آن فعل را بکند اصل آن فعل معصیت شود، بلکه اگر معصیتی بر او لازم بیاید به سبب همان شکستن قسم است. پس پیغمبر ما هرگاه بعد از قسم با ماریه نزدیکی کرده باشد، لازم نمی‌آید که زنا کرده باشد.»

اگر نصارا باز هم لجاجت کرده بگویند دست کم بپذیرید که حضرت محمد ﷺ ترک اولی کرده است، آن وقت، علی قلی آن‌ها را به آن هم ناسزا و تهمت و گناه که در کتاب مقدس به انبیا نسبت داده شده است، ارجاع می‌دهد؛ بسابر این، «چه می‌شود که پیغمبر ما از راه آن که رحمة للعالمین و با کافۀ اُمَّت خود در کمال رأفت و شفقت بود و صاحب خُلُق عظیم و بر اُمَّت خود رؤوف و رحیم بود از راه آن که زنان او عایشه و حفصه به سبب آن رشکی که زنان را با یکدیگر هست خواهش داشتند که آن حضرت با ماریه نزدیکی نکنند از برای خاطر ایشان که در آن ایام بلکه مصلحت در آن هم بود، آن جناب قسم بر ترک اولایی خورده باشد.»

همۀ این‌ها علی فرض آن است که این حنث قسم از طرف خود رسول باشد، اما «هرگاه به موجب فرمان پروردگار آن



دنبال آن می‌نویسد: «خدای تعالی به سبب عمل‌های ناشایسته که از برای خود پیش فرستاده‌اید به مرتبه‌ای چشم و گوش شما را مسدود گردانیده است که با وصف این‌که از برای هر کفری که نسبت به خدا و انبیا گفته‌اید و می‌گویید در کتب دین خود حجت تمام دارید، باز کورمانده به جهنم سرازیر شده‌اید و با این حال شیاطین انس خود را در تمام دنیا پراکنده کرده، می‌خواهید که همه کس را به مذهب خود در آورده، با خود به جهنم ببرید. اما شکر خدا که بعد از این، امیدوارم که به توفیق رب العالمین دیگر جای اضلال نمودن مردم در ایران نداشته باشید. ان شاء الله تعالی.»

#### فلیپ پادری و نقد «رسول بودن» محمد ﷺ

علی قلی در اینجا باز به سراغ فلیپ پادری رفته و با اشاره به مطالبی که وی در فصل اول، باب دهم کتابش نوشته، ضمن بی‌ربط خواندن نقدهای وی اشاره می‌کند که «نصارا را گمان آن است که [فلیپ] بسیار هنر کرده است». بنابر این، وی بر خود لازم دانسته است تا بیهوده بودن مطالب وی را اثبات کند.

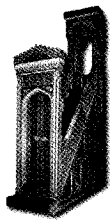
در آن فصل، فلیپ نوشته است:

«در کتب مسلمانان، خصوص کتاب آقر نام نوشته شده است... که حضرت

که علی قلی حاضر نشده است نقل کند؛ «اما چون از خواندن آن کفرها درد در دل پیچید و عقل حیران و قلم سرگردان و دست لرزان بود، میسر نشد که نقل کنم.»

نخستین اشکال علی قلی آن است که طلاق در کتاب مقدس، امری طبیعی شناخته شده و به صراحت آمده است که اگر کسی زنی گرفت و با او نزدیکی کرد و از وی خوشش نیامد، طلاق نامه نوشته به دست او بدهد و او را برگرداند و او هم می‌تواند برود و شوهر دوم بکند. این یک رویه فقهی پذیرفته شده است و مشکلی هم ندارد. بنابر این، «آن خداوندی که توانست که بنده گناهکار خود را این اختیار بدهد که زنی که به حکم عقد بر او حلال و بر دیگری حرام بود [با طلاق] به خود حرام و به همان دیگر حلال گرداند، نمی‌تواند که پیغمبر عزیز کرده خود را آن اختیار بدهد که زنی که به زید حلال بود بر خود حلال و بر زید حرام گرداند و بلکه اختیار به او بدهد که هر زن از بندگان آن سبحانه را که خواهد بر خود حلال گرداند.»

به نظر وی، نصارا با آن مطالبی که در کتاب مقدس در باره داود و نعوذ بالله زناى او با زن اوریا آمده، باید شرم کرده و چنین انتقاداتی را بر زبان جاری نکنند. علی قلی به

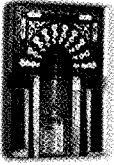


محمد از نسل اسماعیل و از پدر عبدلیا و از مادر ایمیاد در مکه متولد شده است و در ایام شیرخوارگی یتیم شده او را دادند به زنی لیمه نام از برای آن‌که او را تربیت نماید و نزد آن زن بود تا به شش سالگی رسید.

و افزوده است که آن حضرت:

«بت پرست بود و از بت پرستان متولد شده، تا سال چهارم زندگانی را به بت پرستی گذرانید که سال ششصد و سیم بود از مولود حضرت عیسی و در آن سال نامیده شد پیغمبر و بنای قرآن را در مکه ابتدا کرد و در آن جابت پرستان و بی سوادان بسیار را فریب داد و به آسانی ایشان را از پرستش بت الات الوزا (کذا) نام برگردانید و خاطر نشان ایشان کرد که آن بت خدا نبود و خدایان بسیار پرستش نمی‌شاید و از برای اثبات این مدعا، دلایلی را که پیغمبران و اوصیای خدای راست از برای ایمان آوردن به دین راست قرار داده بودند، به کار برده چنانکه پیغمبران مردم را از بت پرستی به دین عیسای خدا در آوردند، او از بت پرستی به پرستش یک خدا که دروغ است در آورد در حالتی که می‌توانست به پرستش راست یعنی ثلاثه در آورد. و اما از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی

آسیابانی می‌کرد و ملازمت تجار شوه‌ر دختر خاله خود قدیزا نام که بسیار دولت مند بود می‌نمود و بعد از فوت آن مرد، او شوهر قدیزا دختر خاله خود شده از او سه دختر به هم رسانید. یکی فاطمات و دیگری زاینات و سومی امی کوك نام داشت و یک پسر کاظمین نام که در سن دوازده سالگی از زندگی بیرون رفت و خودش از بیست و پنج سالگی تا سی و هشت سالگی چون در آن وقت دختر خاله خود را به عقد در آورده دولت مند شده بود تجارت می‌نمود و آشکارا با سایر مردم یک بتی الات الوزا نام را می‌پرستید و اما از سن سی و هشت سالگی ابتدا نمود به ربانیت پرستیدن و هر روز به تنهایی به غار حار یعنی غار صاحب می‌رفت و در آنجا همه روز کس نمی‌دانست که به چه مشغول بود مگر آن‌که «کتاب آقر» می‌گوید که او در آن وقت پروردگار آسمان را می‌پرستید و خود را از پرستش بت‌ها که مردمان مکه بدان مشغول بودند، نگاه می‌داشت و گوید «کتاب آقر» که حضرت محمد به مرتبه‌ای از خوردن امساک می‌کرد که از راه بسیاری روزه گاهی بود که دیوانه بیرون می‌آمد و کتاب دیگر که او را «اسیفا» می‌نامند با کتاب آقر اتفاق نموده، می‌گوید که حضرت



میکشید

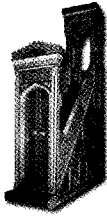
بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛

یعنی بخوان به اسم پروردگار خود که آفرید انسان را از خون بسته و آموخت به قلم و یاد داد انسان را آن چیزی که نمی‌دانست و در آن وقت می‌گوید که جبرئیل به حضرت محمد داد اول سوره قرآن را که سوره قلم [علق] نامیده می‌شود و چون جبرئیل این‌ها را گفت ناپدید گردید و همان حضرت محمد در «کتاب سنت» یعنی کتاب دین به‌خصوص در «کتاب انوار»<sup>۶</sup> مذکور است که در باب نزول جبرئیل چنین گفته است که، من دیدم مردی چون شما که می‌آمد در بالای صندلی از طلا در میان آسمان و زمین و بعد از این می‌گوید «کتاب اقرا» که، بعد از آن که ملک رفت، حضرت محمد خوشحال به خانه بازگشته، حیوانات و درختان با این کلمات او را سلام می‌کردند که خوشحال باش ای محمد؛ زیرا که تو پیامبر خدایی و از همه کس بهتری و چون به خانه رسید، همه آنچه روی داده بود، به زوجه خود نقل کرد و او جواب داد که من شرم‌منده شدم؛ زیرا که می‌ترسم که این‌ها به فریب شیطان رو داده باشد و حضرت محمد از این جواب دردمندگشته، فرمود که او را در بالای رخت خواب به چادرها بپوشانند و در آن وقت می‌گوید

محمد در وقتی که در آن غار توقف داشت صداها و سخنان گوینده‌ای را می‌شنید و اما کسی را نمی‌دید و گاهی عجایب و غرایب می‌دید و چون آنچه شنیده بود و دیده بود به زوجه خود نقل کرد، او در جواب به شوهرش می‌گفت که از این قبیل چیزهایی که تو می‌گویی به غیر از شیطان برای فریب صادر نمی‌کرد و بدین جهت حضرت محمد از بسیاری اندوه جنون پیدا کرد؛ به مرتبه‌ای که در بلندی کوه رفت تا آن‌که خود را از آنجا بیندازد؛ زیرا که با خود خیال کرده بود که مردن از دیوانه شناخته شدن بهتر است و در اثنای آن، که این خیال را با خود کرده بود، فلیپ پادری می‌گوید که، حضرت محمد گفته است که در همان غار جبرئیل به صورت، خود و بال‌های سفید خود را به من نمود و این کلمات را به من گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و به تو خبر می‌دهد که تو پیغمبر و فرستاده خدا و بهترین مخلوقات می‌باشی».

و باز فلیپ پادری نوشته است:

«ملک به حضرت محمد گفت که، این نوشته را بخوان که: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ



«کتاب اقر» که جبرئیل سوره دوم قرآن را که به سوره مدثر موسوم است بر او نازل کرد که یا «أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبِّكَ فَكَبِيرٌ وَ ثِيَابِكَ فَطَهَّرٌ»؛ یعنی ای پوشیده شده، بر خیز و بترسان مردم را، و بزرگ کن پروردگار خود را، و لباس خود را ظاهر ساز. پس در آن وقت همین که سوره را گرفت فی الفور به زوجه خود نمود و او همان جواب را به وی داد؛ یعنی که این کار چیزی دیگر نیست به غیر از ساختگی شیطان. و اما نزدیک به نصف شب، قدیزا زیاده بر آنچه گفته بود، باز به شوهر خود گفت که، اگر آن شخص راست است که ملک بود، می‌بایست که بسیار به نزد تو بیاید و حضرت محمد از این راه تمام شب غصه می‌خورد از جهت آن که ملک بر نمی‌گشت و اما در وقتی که صبح طلوع کرده بود، می‌گوید: کتاب اقر که، ملک آمد و سوره سوم قرآن را که به سوره وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ...» تا آخر؛ یعنی به روح یا بلند شدن آفتاب و به شب ظلمانی قسم که پروردگار تو، تو را وانگذاشته و رد ننموده است. و چون این سوره را نیز به زوجه خود اعلام نمود، همان جواب از او شنید و نصیحت به او کرد که هیچ چیز از آن ملک قبول

نکند تا آن که خود را به او و قدیزا ظاهر سازد، به وضعی که هر دو او را ببینند، و اما حضرت جواب داد که این نمی‌تواند شد؛ زیرا که تو طاقت آن نداری که به آن ملک نگاه کنی. پس در آن وقت غلام خود زید نام را که از طفولیت؛ از قبیل فرزندان یا خانه زاد نزد خود داشت طلب نمود و گفت به وی که، اگر ایمان بیاورد به این که او پیغمبر و پیامبر خداست، انعام از او بیابد و تا توانست در باب ملک و نوشته و دیدن عجایب که مذکور شد به همان زید تکرار نمود و او در همان ساعت جواب داد که من ایمان آوردم. پس این زید اول کسی بود که پیروی محمد نمود و بدین جهت حضرت محمد حکم کرد که هر غلام از هر دین و مذهب و از هر که بوده باشد، چون داخل دین او شود، هر چند که بی اذن صاحب او باشد، آزاد می‌گردد.

پس این‌ها در سال چهارم از سن او، رخ داد؛ زیرا که در آن وقت پیغمبر گفته شد و در آن وقت نیز قدیزا زوجه او و غلامان و کنیزان چند در پنهانی دین محمد را گرفتند و آن حضرت در اتاق خود هر چه می‌خواست که آن‌ها ایمان به آن‌ها بیاورند راست و دروغ به هم مخلوط کرده به ایشان یاد می‌داد و می‌گفت که آن بت که مردم مکه او را

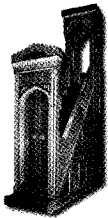


## مباحث

شمشیرگران هر چند نصرانی بوده باشند، اما اهل علم و کتاب نبودند تا آن‌که قصه‌های کتب را درست بدانند بلکه آنچه در خاطر داشتند به نحوی که پیش از آن شنیده بودند از برای حضرت محمد نقل می‌نمودند و او چنانچه از ایشان می‌شنید به قرآن مخلوط می‌کرد و از این راه است که قرآن او درهم و تکرار بیجا بسیار دارد؛ به مرتبه‌ای که همهٔ نقل‌های آن بی‌اصل و بازیچه بیرون آمد؛ چنانچه به هر کس که خوب و درست و بدون تعصب در آن‌ها نگاه کند ظاهر شود. پس بعد از مدّت چند روز، یک مرد توانای مکه زاده که پدر زن همین حضرت محمد بود و کسان چند دیگر از قبیل حمزه و عباس [العباس] که عموهای آن حضرت بودند و آلی [علی] داماد او و یکی دیگر از مکه زادگان ابکار [ابوبکر] نام که بسیار توانا بود و او نیز پدر زن حضرت محمد شد پیروان محمد شدند و از آن راه که این مردان توانا خواستند که خوانندگی آن اشعار عربی و غیره که حضرت محمد بیرون می‌داد، آشکارا گردد، چنین بنا گذاشتند که همه جمعیت کرده قرآن را بخوانند و چنین می‌کردند در مدت دو سال تا آن‌که نه نفر عموهای حضرت محمد و سایر مردمان مکه از این تازه به‌هم رسیدن

پرستش می‌نمودند، خدا نبود بلکه خدا آن کسی است که زمین و آسمان را آفرید و از آسمان باران می‌فرستد و از زمین به قدرت خود میوه‌ها می‌رویانند و نه آن چوبی که مردمان او را تراشیده‌اند و در باب مرگ و رجعت و قیامت و بهشت و دوزخ و غیره نیز حرفی چند می‌زد به اسناد چند از کتب سماوی چنانچه از نصرانیان فراگرفته بود، خبر از آن‌ها می‌داد. و آن مردود می‌گوید که آن‌ها را از شخصی سرجیوس نام نصرانی، که مذهب نستوریه داشت، فراگرفته بود و دیگر آن‌که «کتاب اقر» و تفسیر سورهٔ هفتم قرآن که به سورهٔ الفرقان موسوم است، خبر می‌دهد که کفار می‌گفتند به درستی که این چیز دیگر نیست به غیر از دروغی چند که خود پیدا کرده و دیگران مدد کردند او را.

پس می‌گوید: «کتاب اقر» که مددکاران آن حضرت نصرانی چند بودند که غلام مرد دولتمندی از مردم مکه بودند و شمشیرگر بودند و حضرت محمد از آن‌ها بعضی چیزها را از کتب مقدسان فراگرفته در نوشتجاتی که به دست و خط خود می‌ساخت داخل می‌نمود و از اینجا شد که در قرآن از کتب مقدسه چیزهایی مخلوط کرده و متغیّر ساخته و بر هم زده، داخل کرده است؛ زیرا که



می‌گوید که ساختگی شیطان بود؛ زیرا که شیطان است که قابلیت انسان را به وسوسه‌های خود به ظلم و ستم و جبر مایل کرده، باز می‌دارد از برای آن‌که نقصان به مردم برساند.

این تصویری است از آنچه یک کشیش ضد اسلام در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی از پیامبر خدا ﷺ بر اساس برخی از متون داستانی، در ذهن داشته و علی‌قلی به اختصار آن را از کتاب وی نقل کرده است. علی‌قلی در ادامه آن می‌نویسد: «پس این است مجملی از کفر و افتراهایی که فلیپ پادری مردود موافق اعتقاد نصارا از کتب اسلام به اعتقاد خود جمع نموده خواسته است که به آن‌ها نور خداوند عالمیان را در زیر ظلمات کتب... اهل سنت پنهان» کند.

### پاسخ‌های علی‌قلی به فلیپ

یک اشکال مهم از نظر علی‌قلی این است که فلیپ از کتابی با نام آقر نقل می‌کند: «بدون آن‌که بگوید که کی گفت یا آن کتاب تصنیف کیست».

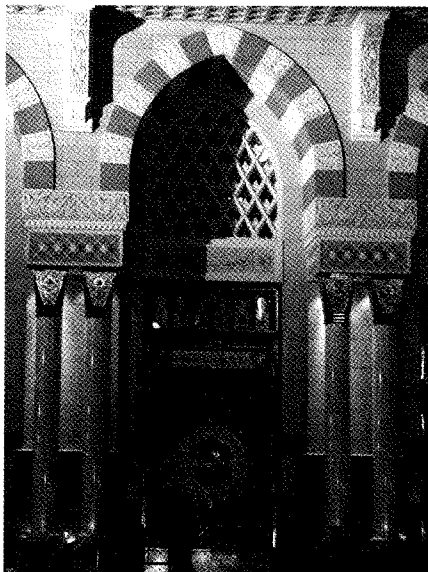
اشکال دیگر وی، طبق معمول آن است که «فلیپ پادری ملعون که مدّت مدیدی در دیار روم توقف داشته، به سعی تمام اوقات خود را صرف یاد گرفتن زبان

آیین محمد به خشم در آمده قرار دادند که او را بکشند، و اما او با همه پیروان که از او بودند در شب از آنجا به مدینه گریخت و در آنجا یازده مرتبه صف‌های جندان یهود را شکست داد و آن‌ها را در زیر جزیه انداخت و آهسته آهسته توانا گردیده با مردمان مکه جنگ کرد و آخر ایشان را شکست داد و به این وضع، قیصر یا پادشاه عربان شد و دین قرآن را به حرب و زور نه به راستی و عقل محکم گردانید و چون می‌دانست که او از راه عقل دور بود، از تفتیش کردن او را به عقل منع فرمود، بلکه همین به حرب و دوربینی امر کرد که این دین را باید محافظت نمود. پس به این وضع محمد دین خود را به تنهایی در عالم داخل کرد. اول به اختراعات در اندرون خانه ساخته شده و بعد از آن که زور آور شد، به زور و جنگ و جدال و قطع نظر از رخصت و گشادی گوشت؛ یعنی شهوت که در باب آن قبل از این سخن گفته‌ام، در خلوت طولانی که در غار کرد، از طریقه عقل خود به نحوی بیرون رفت که می‌خواست خود را از کوه بیندازد و از روزه بی عقلانه‌ای که می‌گرفت به مرتبه‌ای مبهوت شد که به دیوانگی برگشت و همه صفات‌های محمدی را که قبل از این مذکور کردیم آن مردود

حاصل آن که «هیچ یک از اسامی را که مذکور شده، نتوانسته است که درست بخواند».

اما آنچه را که به طور نادرست آورده، فراوان است:

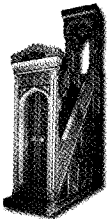
«افترای اوّل، از آن‌ها این است که می‌گوید: حضرت محمد مصطفی ﷺ که از کودکی تا به سن شانزده سالگی رسید، در نزد حلیمه بود که او را تربیت می‌کرد و این دروغ است؛ زیرا که آن حضرت همین تا چهار سالگی در نزد حلیمه مانده، بعد از آن او را به ابوطالب<sup>۷</sup> سپرد و آن عالی‌مقدار، آن گوهر صدف نبوت را یک سال در پیش خود نگاه داشت».



عربی و تتبع نمودن تصانیف اهل سنت کرده بود». بنابر این، طبیعی است که از آثار آنان، برخی از این اخبار را درآورده باشد. در اینجا با اشاره به این که فلیپ پس از یادگیری عربی «به روم رفته، ریم پای پای زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردّ به دین اسلام نویس لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، از برای او وظیفه قرار داد»، می‌نویسد: هدف دستگاه پاپ آن بود تا با حمایت از وی بتوانند «تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال» نمایند.

به نظر علی قلی، این فلیپ، آدم بی‌سوادی بوده؛ زیرا وی «اسمی از اسامی مردم امت آخر الزمان را هم نمی‌توانست بخواند تا آن‌که آن‌ها را در این کتاب، که به رد دین اسلام نوشته است، درست بنویسد!» چه رسد به این که محتوا را نقد کند. در همان عبارت طولانی که گذشت، دیدیم که وی «محمد را محمت و اسماعیل را ایزماییل و عبدالله را ابدلیا و آمنه را ایمنیا و حلیمه را لیمه و خدیجه را قدیزا و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینبا و ام کلثوم را امی کولت و کاظم را کاظین و زید را زیدوس و حمزه را حمزا و عباس را الابس و ابابکر را ابکار و لات و عزری را الات الوزا نوشته است»





مِنَارِ

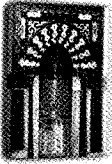
«افترای دوم، آن است که» وی «نوشته است آن حضرت تا سال چهارم به دستور پدران خود به بت پرستی می‌گذرانید!» این یک تهمت آشکار است و اهل حق؛ یعنی «شیعیان اثنی عشری» اتفاق نظر دارند که «نه تنها آن حضرت و پدر بزرگوارش بلکه آن جناب و اجداد عالی‌مقدارش تا آدم صفی الله همیشه خدا را به یگانگی پرستیده‌اند و هیچ یک از ایشان به عنوان خفیه نیز بت را پرستش نکرده‌اند، بلکه آباء و اجداد آن حضرت یا پیغمبر یا وصی پیغمبری بودند».

اشکال سوم فلپ آن است که «لات و عزی را که دو بت طایفه قریش بودند، یکی کرده است و با وصف آن‌که هر دو را نام برده، این قدر نفهمیده بود که لات بتی جدا و عزی بتی دیگر بوده است». این نشان از ناآگاهی وی از تاریخ اسلام دارد.

اشکال چهارم، آن است که به حضرت ایراد گرفته است که چرا به جای دعوت به «ثلاثه»؛ یعنی سه خدا، مردم را به توحید دعوت کرده است. علی قلی با اشاره به مطالبی که در کتاب «هدایة الضالین» در باره اقنوم ثلاثه نوشته و این‌که هیچ دلیلی بر درستی آن وجود ندارد، در اینجا از ارائه شرح بیشتر خودداری کرده است. شگفتی

وی آن است که چرا کار محمد ﷺ در دعوت به توحید غلط است، اما نصارا خود در دفاع از خویش می‌گویند که واقعا به یک خدا معتقد هستند «پس چرا نصارا به زبان می‌گویند که ما یک خدایی را، که پروردگار آسمان و زمین و همه چیز است می‌پرستیم و اگر در این ادعا که می‌کنند صادق‌اند و پروردگار چنینی را می‌پرستند، پس فلپ پادری مردود چرا خدای چنینی را دروغ می‌گوید» به محمد ﷺ ایراد می‌گیرد که مردم را به راه ناراست دعوت کرده است؟

در اینجا، علی قلی، به شرح این نکته می‌پردازد که همه انبیا مردم را به توحید فراخوانده‌اند و این نصارا هستند که راه اشتباه رفته به اقنوم ثلاثه و تثلیث باور دارند. وی در این باره، به ذکر شواهدی از کتاب مقدس می‌پردازد. روشن است که کتاب مقدس، کتابی توحیدی است و مبنای آن یکتاپرستی، بنابراین، شواهد فراوان است. وی پس از ارائه هشت نص از کتاب مقدس، می‌نویسد: «پس بنابر این اسناد، هرگاه اصل همه ادیان پیغمبران این بوده است که خدا را به یگانگی بشناسند، به مرتبه‌ای که به قول مقتدای نصارا، شیاطین نیز توحید خدا را انکار ندارند با وصف این، پس چرا فلپ پادری مردود از شیاطین کافرتر بی‌شرم و



مِيقَاتِ

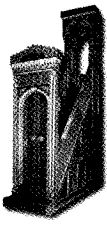
حضرت یعقوب بود، بت پرست بوده است. افترای ششم، این مطلب است که فلیپ نوشته است که «خدیجه دختر خالهٔ حضرت پیامبر خدا بود». این مطلبی است که «هیچ صاحب تاریخی، هر چند سنی هم باشد، نقل نکرده است». پرسش علی قلی این است که کتاب سنت که فلیپ می‌گوید از آن نقل کرده چه کتابی بوده، چرا چنین مطالب نادرستی در آن‌ها آمده است. اشکال آن است که نه «نام آن کتاب را» و نه «اسم مصنف او را نمی‌برد». «نمی‌دانم که از کدام جهنم به دست آورده است یا کدام ابلیس آن را تصنیف نموده به او فروخته است!»

افترای هفتم، آن است که فلیپ پادری «نوشته است که حضرت رسول ربِّ العالمین از خدیجهٔ کبری یک پسر کاظم نام و سه دختر یکی فاطمه و دیگری زینب و دیگری ام کلثوم نام داشت، به هم رسانید». این سخن هم ناروا و «از راستی بسیار دور است»؛ زیرا «قول مشهور» آن است «که حضرت رسول سه دختر داشت؛ رقیه داخل است و ام کلثوم در آن قول مشهور داخل نیست».

افترای هشتم، آن است که فلیپ نوشته است: «حضرت محمد ﷺ از سی و هشت

حیا می‌گوید که حضرت محمد ﷺ مردم را به دین یک خدای دروغ خواند!» وی از نصارا می‌خواهد که با وجود این همه شاهد، آنان یک نص نشان دهند که «انبیا مردم را به ثلاثه می‌خواندند».

افترای پنجم فلیپ این است که «نوشته است که حضرت محمد ﷺ از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی در خدمت مردی که شوهر خدیجه بود، آسیابانی می‌کرد». نادرستی این مطلب بسیار واضح است «و هیچ صاحب تاریخی نقل نکرده است که پیامبر خدا خدمت شوهر خدیجه را کرده است، چه جای آن که آسیابانی او را کرده باشد». به فرض که حضرت آسیابانی هم کرده باشد، مگر از این بابت «تنگی بر پیغمبر آخرالزمان یا ردِّ دین آن جناب لازم» می‌آید؟ نمی‌آید؛ زیرا که خدمت کردن شعار انبیای عظیم‌الشان بوده است؛ چنانچه یهود و نصارا در فصل بیست و نهم همین کتاب تکوین الخلاق نوشته دارند که حضرت یعقوب که به پیغمبر عظیم‌الشان بودن او اقرار دارند، بیست سال خدمت لابان را کرد، چهارده سال از برای خاطر راحیل و شش سال از برای مزد با وصف این‌که... در فصل متصل به این فصل ظاهر می‌شود که لابان که هم آقا و هم پدر زنان

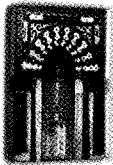


میتاب

سالگی ابتدا کرد به گذرانیدن زندگانی در خلوت و تمام روزها در خفیه مشغول به عبادت بود که کسی او را نمی دانست در غار حار (کذا)، و به مرتبه ای در روزه گرفتن اصرار داشت که بعضی اوقات از حالت طبیعی خود به در رفته، جنون به وی رو می داد، به مرتبه ای که خود را از کوه می خواست که بسیندازد و چون چیزهای غریب را که مشاهده می کرد به خدیجه کبری که مونس او بود نقل می نمود، او را در جواب می گفت که این ها از جانب شیطان می نمایند». روشن است که هدف فلیپ آن است که به پیامبر ﷺ نسبت جنون بدهد، در حالی که این گزارش ها «به این وضع در هیچ یک از کتب اهل اسلام نقل نشده است».

اما جواب نقضی آن است که «در فصل چهارم انجیل لوقا نوشته شده است که حضرت عیسی در حالتی که مملو از روح القدس بود، از آب محمودیه بیرون آمد. روح او را در بیابان از این طرف به آن طرف می انداخت و از جانب شیطان در مدت چهل روز به وسوسه امتحان می شد». موارد دیگری هم در اناجیل دیگر در این باره هست که علی قلی آن ها را فهرست کرده است. علی قلی ضمن تأکید بر بزرگی عظمت پیامبر خدا ﷺ البته تأکید می کند که

ما او را انسان می دانیم و طبیعی است که حالات انسانی در او وجود داشته باشد: «ماها هر چند که حضرت محمد ﷺ را پیامبر خدا و بهترین پیغمبران آن سبحانه می دانیم، اما به انسان بودن و به مخلوق پروردگار بودن آن حضرت اقرار داریم و جزم است که هر انسانی، هر چند که پیغمبر هم باشد، به اعتبار این بدن جسمانی از ترس و واهمه و وساوس شیطانی خالی نمی تواند بود، هر چند که خدای تعالی عزیز کردگان خود را محافظت می نماید و پیغمبر خود را نمی گذارد که شیطان، دستی بر او داشته باشد و این را نیز می دانیم که هر بنده؛ خواه پیغمبر و خواه غیر او، هر چند که در نزد آن سبحانه عزت و منزلت بیشتر دارد، امتحانات در باره او در این دنیا بیشتر می شوند؛ چنانکه از قصص همه پیغمبران ثابت می گردد؛ پس بنا بر این، چه تعجب دارد این که حضرت محمد مصطفی ﷺ که خاتم پیغمبران و بدین جهت در درگاه کبریا از همه انبیا عالی مرتبه تر است، هر چند که بنا بر علم الهی بر احوال او و طینت مقدس خود احتیاج به امتحان نداشته است، در این دنیا پیش از بعثت و بعد از بعثت، به امتحانات عظیم از جانب پروردگار آزمایش شده باشد».



قرآن هم اشاراتی به آن‌ها دارد.

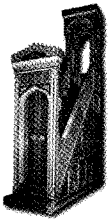
میقات

اولین پرسش علی قلی در برابر این اتهام، آن است که، نسبت دادن چنین اتهامی باید دقیق باشد؛ به طوری که «جزم بداند که آن کسی که آن حضرت را تعلیم می‌کرد کی بود و چه نام داشت، نه این‌که بگویند که آن شخص مردی بود سرجیوس نام و بعضی می‌گویند که شمشیرگران چند بودند. پس به محض حکم مبهم چینی، کی می‌توان که نبوت و معجزات نبی صادقی را که عالمی بر صدق آن اتفاق دارند رد نمایند». در این باره نمی‌توان با تردید صحبت کرد، بلکه «بر نصارا دو چیز لازم است، اول آن‌که قائلین این قول را که نسبت به حضرت محمد ﷺ چنین می‌گفتند نام ببرند و خاطر نشان کنند که چه کسان بودند از برای آن‌که از دینداری ایشان اعتبار قولشان معلوم شود و دوم آن‌که بیان نمایند که در چه جای «کتاب اقر» چنین مطلبی آمده است و اصلاً این کتاب، چه کتابی است و یا این‌که «آن تفاسیری را که می‌گویند به آن قول اتفاق دارند خاطر نشان نمایند که چه اسم دارند و مفسر هر کدام چه نام داشت تا آن‌که در مقام استدلال از دین و اعتقاد هر مفسری قول او را اعتبار کنیم».

علی قلی این ایراد را روی منبع آن سخن، بر این فرض وارد می‌کند که گویا

افترای نهم فلیپ پادری، آن است که محمد ﷺ با کمک یک نصرانی، قرآن را جعل کرد و اساساً «قرآن مجیدی که آورده است از جانب خدا نبود، بلکه خود در اندرون خانهٔ خود به تعلیم سرجیوس نامی نصرانی که در مذهب پیرو نستور بود، آن را ساخته است!» فلیپ این مطلب را از یک کتاب تفسیر و «کتاب اقر» نقل می‌کند که علی قلی در باره‌اش می‌نویسد، فلیپ «نمی‌گوید که [این] تفسیر [از] کیست و به چه اسم موسوم است» و می‌افزاید: وی نوشته است که «این تفسیر و «کتاب اقر» هر دو اتفاق دارند به این‌که آن کسانی که در ساختن قرآن معلوم محمد ﷺ بودند، شمشیرگران چند بودند که نصرانی و غلامان مردی از مردم مکه می‌بودند و آن حضرت چیزهایی چند از کتب سماوی، که از ایشان شنید، در نوشتجاتی که به دست خود در اندرون خانهٔ خود می‌نوشت، داخل می‌نمود و آن شمشیرگران چون اهل کتاب نبودند؛ یعنی عالم به کتب نبودند، هرچه در زمان پیش از دیگران شنیده بودند، همان را به حضرت محمد نقل می‌کردند و این است که قرآن چیز درهمی... بیرون آمد».

به هر روی، می‌دانیم که این اتهامات، همان زمان از طرف مشرکان مطرح شد و



میقات

فلیپ یا تصور می‌کرده یا از نوشته‌اش چنین بر می‌آید که آن منبع، آن سخن را در باره استفاده محمد ﷺ از آن نصرانی نقل کرده و قبول هم نموده است. در این صورت، تأکید علی قلی این است که هیچ مسلمانی؛ اعم از این‌که شیعه باشد یا سنی، چنین مطلبی را نمی‌توانسته نوشته باشد. بنابر این، به باور علی قلی «از قید نکردن اسم و دین مصنف آن کتاب اقر و مفسران آن آیات ثابت و محکوم به است که این معنی را پادری فلیپ از خود ساخته است».

اما فرض دیگر که وی به آن توجه کرده، این است که فلان منبع تفسیری، نقل کرده باشد که کسی چنین ادعایی کرده است؛ یعنی «در آن کتاب و در آن تفاسیر مسطور است که کفار قریش و غیره، که ایمان به پیامبر خدا نیاوردند، چنین می‌گفتند».

علی قلی می‌گوید: این‌که منبع نمی‌خواهد و نیاز به اثبات ندارد؛ چرا که «همان آیات قرآن که پادری فلیپ در کتاب خود نقش کرده است، اشاره به این معنی دارند و ماها و فلیپ هر دو بنابر آن حرفی که کفار می‌گفتند، چون می‌دانیم که هیچ دودی بی آتش نیست، این است که می‌گوییم که محمد ﷺ قرآن را به تعلیم

شمشیرگرانی چند ساخته است».

در این صورت، پاسخ روشن‌تر است؛ زیرا «اگر چه قرآن مجید و کتاب اقر و تفاسیر مذکور می‌گویند که کفار در باره محمد ﷺ چنین می‌گفتند، اما به اقرار نصارا نیز می‌گویند که آن مردمی که این را می‌گفتند کافر بوده‌اند. پس قول کافر جزم است که ردّ نبوت پیغمبر و حقیقت دین او نمی‌کند».

جای یک سخن باقی می‌ماند و آن این است که نصارا خواهند گفت ما حق داریم «از کتب شما هرچه صرف ما در آن است قبول کنیم و واجب نیست که همه را تصدیق کنیم، بلکه هرچه از برای ردّ شما به کار می‌آید، او را قبول کرده، در رد مذهب شما به کار می‌بریم».

پاسخ این مطلب، یک پاسخ نقضی و روشن است و آن این‌که در انجیل مطالب زیادی از قول یهودیان علیه عیسی نقل شده است. آیا می‌توان از آن‌ها علیه عیسی مسیح استفاده کرد؟ علی قلی شرح مفصّلی در این باره به دست می‌دهد. اگر در آنجا پاسخ نصارا منفی باشد، در اینجا هم توان گفت که روا نیست که «جماعت نصارا به محض آن‌که کفار قریش تکذیب پیامبر خدا می‌کردند، ایشان تکذیب آن‌ها را سند خود



در اندرون خانه، به دست و خط خود داخل نوشتجات خود کرده به مردم می نمود». پاسخ خودش این است که مگر رسول ﷺ خط می خوانده و می نوشته که جای این اتهام باشد «خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیامبر خدا؛ یعنی محمد مصطفی ﷺ از امور اتفاقی جمیع امت آن حضرت و متواتر است». جالب است که خود فلیپ همین سخن را در جای دیگری به عنوان قدح آورده است «محمد مردی بود امین و بی سواد».

### انتقاد نصارا در باره خط ناخوانانی

محمد ﷺ

علی قلی از اینجا به این انتقاد احتمالی نصارا می پردازد که گویند محمد ﷺ «مرد بی سواد و بی خط» و چنین شخصی «پیغمبر خدا نمی تواند بود»؛ زیرا «هر مردی را که خدا از برای هدایت مخلوقات خود فرستاده باشد، باید که در همه کمالات از سایر مردم اکمل بوده باشد». بنابراین، این مدعا که همانا «پیغمبر نبودن حضرت محمد است» ثابت می شود.

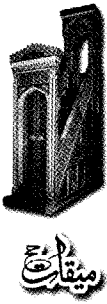
پاسخ علی قلی این است که «ما اهل اسلام که خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیغمبر خود را به تواتر ادعا می کنیم» معنایش

کرده، رد نبوت آنجناب نمایند»، در غیر این صورت، «لازم می آید که آنچه در اناجیل نوشته شده است که استغفرالله، یهود درباره حضرت عیسی می گفتند و آنچه امروز نیز می گویند، همه حق و صدق باشد و در این صورت نه تنها مذهب نصارا بلکه خدای ایشان بر هم خورده بی خدا و مذهب خواهند ماند».

علی قلی دامنه بحث را رها نمی کند و از آموخته هایش در حوزه علمی اصفهان، **إِنْ قُلْتَ وَ قُلْتَ** گویی را به خوبی فرا گرفته است. بنابر این بحث را دنبال کرده، می گوید: نصارا می توانند در باره آنچه در اناجیل از قول یهودیان در باره عیسی آمده، جواب دهند که «این جماعتی که این تهمت ها را به حضرت عیسی نسبت» «کافران عاصی» بوده اند و روشن است که «حرف کافر در ماده مؤمن سند نمی شود».

علی قلی می گوید این پاسخ خوبی است اما همین مطلب را در باره قرآن هم می توان گفت «چرا یک بام و دو هوا قرار می دهید؟» بنابر این، در اینجا هم صدق می کند.

فلیپ پادری، ایضاً، در باره مطلب مزبور، می گوید که «حضرت محمد ﷺ هرچه از آن سرجیوس یا شمشیرگران شنید،

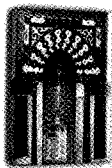


این نیست که «آن حضرت را از علم کتابت و چیزی خواندن فی الحقیقه عاری بدانیم». به عبارت دیگر، ما «آن حضرت را از روز ازل استاد جمیع ملائکه و انبیا و جنّ و انس می‌دانیم، اما می‌گوییم که از برای اتمام حجّت بر آنانی که مبادا از قبیل فلیپ پادری بگویند که آن حضرت هرچه می‌گوید خودش ساخته و نوشته است، از آن روزی که آن جناب از عالم نور به عرصه ظهور آمد، بنابر مصلحت و اتمام حجّت بر مکذّبین از جانب پروردگار مأمور بود که دانستن خط و چیزی خوان بودن خود را اظهار نکنند». علی قلی می‌گوید: مواردی هم در انجیل وجود دارد که مطلبی را از عیسی می‌پرسند و وی می‌گوید که فقط پدر می‌داند و بس. بنابر این، اظهار این نادانی، به تقیه باشد یا جدی، شبیه همان سخنی است که ما در باره سواد دار بودن رسول ﷺ نقل می‌کنیم. مهم آن است که گاه مصلحت ایجاب می‌کند که چیزی ظاهر نشود و در اینجا هم «مصلحت در آن دیده بود که اظهار دانستن خط و چیزی خواندن نکنند». نکته دیگری که در رد سخن فلیپ می‌توان گفت این است که در قرآن مطالب زیادی در باره «علامت شناخت دین حق و مؤمنان کامل و هدایت بندگان است» که

«کتب نصارا... هیچ یک از این‌ها نیست». محمد ﷺ این مطالب را از کجا گرفته است؟ به علاوه فلیپ از يك طرف می‌گوید که «آن شمشیرگران بی‌سواد چند بودند و عارف به علم کتاب نبودند» و از طرف دیگر می‌گوید که «آنچه در قرآن هست از کتب سماوی است» آن حضرت از آن شمشیرگران اخذ کرده بود. در این صورت کدام حرف او را باید قبول کرد؟

به نظر علی قلی، مقایسه قرآن با کتاب مقدس، به ویژه همین سفر پیدایش نشان می‌دهد که «کتب ایشان در چه مرتبه باطل و ناقص و قرآن معجز در چه مرتبه چشمه علوم هدایت است». اصلاً همین سوره فاتحه با کل آنچه دارند، مقایسه کنند تا بفهمند «علوم پیغمبران اولین و آخرین در آن هفت آیه مندرج است».

این ادعای آنان، که بگویند ما هرچه در قرآن تأمل کردیم، آنچه را شما می‌گویید نیافتیم، از سوی علی قلی این پاسخ را می‌یابد که شما کور باطن هستید و قلبتان را چندان کفر گرفته که قادر به درک نورانیت قرآن نیستید. این دیگر عیب خودتان است. باز هم فلیپ و دیگران ممکن است اصرار کنند بر این که قرآن کتاب خدا نیست و «آنچه در آن نوشته شده مزخرفی چند



منافات دارد. حتی شعیا گفته است که مردمان «این زمان در خواب و مست و حیران» هستند و «کسی که این سه حالت را داشته باشد، همه کس می‌داند که عقل در او نمانده است تا آن‌که به آن فرق تواند کرد در میان کتاب و پیشوای حق و باطل». بنابراین نصارا حتی بر اساس آنچه در کتابشان آمده است، عقل کافی هم برای این کار ندارند.

شاید نصارا بگویند که در همان کتاب شعیا از «پیشوای حقی» سخن گفته شده است که می‌تواند مردم را از انحراف نجات دهد و او همین «ریم پاپاست که نایب و جانشین حضرت عیسی است، پس ما که به نور ارشاد او راه می‌رویم، فرق میان حق و باطل می‌توانیم کرد و از کتاب خود استخراج بطلان کتاب و پیغمبر شما را می‌توانیم نمود».

علی قلی می‌گوید: شما اساساً عصمت را در انبیا قبول ندارید، چه رسد به ریم پاپا. بنابراین، چگونه می‌توانید به درك او اطمینان کنید و تفاوت میان حق و باطل نهید؟

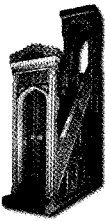
نصارا خواهند گفت: «ما هر چند عصمت را شرط نمی‌دانیم اما می‌گوییم که ریم‌پاپای ما در وقتی که در بالای آن تخت، که ما او را تختِ شمعون می‌دانیم و تو با وصف

است که حضرت محمد ﷺ خودش ساخته است». دلیلش هم آن که «آنچه در قرآن هست، وقتی که آن را با کتاب خود مقابله می‌کنیم، می‌بینیم که اختلاف فاحشی دارد و از این راه می‌بایم که حق نیست؛ زیرا که اگر حق بود، با کتب ما که حق‌اند البته موافقتی داشت».

علی قلی می‌گوید: از قضا همین که شباهت به کتب شما ندارد، خود امتیاز است و همین سبب شده تا ما به آن ایمان آوریم؛ زیرا در کتب شما «کفرهای بسیار و تهمت‌های بی‌شماری چند، نسبت به خدا و انبیا و اوصیا نوشته شده است که اگر نعوذ بالله، قرآن مجید در یکی از آن کفرها با کتب شما موافق بود، به هر بندهٔ خدا واجب بود که از ایمان آوردن به آن اجتناب کند». به علاوه، اگر قرار بود که قرآن هم مثل تورات باشد، چه لزومی داشت که خداوند کتاب جدیدی بفرستد؟ دلیل نزول کتاب جدید همین تحریفاتی بوده که در تورات وجود داشته است.

اما این‌که گفته شود ما بر اساس کتاب خود، بطلان قرآن را استخراج می‌کنیم، به نظر علی قلی، با سخنی که در کتاب شعیا از قول خداوند نقل شده که تورات، مَهر است و نمی‌توان از آن چیزی استخراج کرد،





بودند. همین که این دو نفر پیرو او شدند، توانست که دین و کتاب خود را آشکار گرداند».

علی قلی این سخن را یک افترا دانسته و معتقد است: اگر دشواری‌های حاصل از قدرت یافتن آنان پس از پیامبر ﷺ نبود «در سال‌های اول، تخم همهٔ فرنگیان که امروز عمده‌ترین دشمنان آن حبیب خدا و دین و کتاب اویند، از روی زمین بر می‌افتاد».

### اشکال بر سجدهٔ فرشتگان بر آدم

اشکال دیگری که فلیپ پادری به قرآن گرفته، بحث سجدهٔ ملائکه بر آدم است. از نظر فلیپ، معنای این سخن آن است که «خدای تعالی فرموده است: ملائکه سجدهٔ حضرت آدم را به‌جای بیاورند و یعنی خدای تعالی خواسته است که ملائکه خود را به ظلم بت‌پرستی گرفتار گرداند». پاسخ علی قلی اشاراتی است که در تورات به سجدهٔ انبیا در برابر برخی از مخلوقین آمده است؛ «پس حالا بگویند نصارا و یهود که این سجده‌هایی که بنابر کتاب ایشان، حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق بر زمین افتاده به‌جا آوردند، به رضای الهی بود یا به خلاف رضای آن سبحانه؟ اگر گویند که به خلاف رضای الهی

آن که قبل از این پادری معتبر ما بودی، الحال او را تخت ابلیس می‌خوانی، از برای تغییر دادن و تبدیل کردن احکام دین می‌نشیند، در آن حالت معصوم است؛ زیرا که تا از آن‌جا پایین نیاید گناه نمی‌تواند کرد و اما بعد از آن‌که از آن تخت فرود آمد، اگر گناه کند مصایقه نداریم؛ پس، از برای صدق معصوم بودن همین قدر زمان که ریم‌پاپای ما معصوم است کافی است».

علی قلی می‌گوید: این پاسخ شما مطالبی است که «برای روستاییان فرنگ ساخته‌اید» و ما البته «روستایی نیستیم که به چنین جواب نامربوطی ساکت شویم». شما چطور احکام متناقض ریم‌پاپاها را با وجود ادعای عصمت توجیه می‌کنید؟

به هر حال و بر اساس مقدماتی که گذشت، نتیجه آن است که نصارا قادر نخواهند بود با اتکای به کتاب خود یا درک و فهم ریم‌پاپا، بطلان کتاب مسلمانان را اثبات کنند. وی در اینجا شرحی در بارهٔ مفاسدی که پاپ‌ها گرفتارش هستند، به صورت مستند نقل می‌کند.

نکتهٔ دیگری که فلیپ پادری مطرح کرده، این است که «دین و نبوت محمد در مکه تقویت یافت به اسلام آوردن دو نفر از بزرگواران؛ یعنی ابو بکر و عمر، زیرا که ایشان در میان مردم مکه معتبر و تواناتر

تأکید دارد و همچنان که جای دیگر گذشت، او «در فصل دوم، باب نهم آن کتاب، از برای اسناد این مدعا، این آیات را می آورد که ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ \* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾،<sup>۸</sup> علی قلی همانجا جواب مفصلی به این مطالب داد. اما استدلال دیگر فلیپ، به آیات سوره نجم است، آنجا که نامی از بت‌ها به میان آمده است. فلیپ می‌گوید:

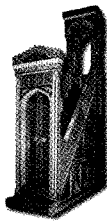
«از تفسیر این آیات که اهل اسلام نوشته‌اند چنین معلوم می‌شود که آن بت‌ها شیطان بوده‌اند؛ چنانکه همه بت‌ها می‌باشند و محمد ﷺ آن بت‌ها را بر عکس خوانده است، یعنی که بت‌ها خدای بزرگ‌اند و مناسب است که کسی امید خود را در آن‌ها بگذارد. و از این جهت خود و بعضی از پیروان او به سجده در افتاده، آن بت را سجده کردند و چون بعضی از مردم عبرت گرفته بر او بت پرستی لازم آوردند، در جواب فرمود که شیطان مرا فریب داده بود، و این عذر را در سوره حج نوشت که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \*

بود، پس لازم می‌آید که بنا بر قول فلیپ پادری به گناه بت پرستی گرفتار شده باشند و هرکس که بت پرست باشد، چنانچه نصارا نیز اقرار دارند، جزم است که کافر است، چه جای آن‌که پیغمبر عظیم‌الشأن باشد، و بنابراین، ایشان که به حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب ایمان آورده‌اند و دین و کتاب و همه انبیایی که دارند به ایشان منتهی می‌سازند، کافر بی‌مثل و نظیر می‌باشند.» و اگر گویند که آن سجده‌ها به رضای الهی بودند و در آن‌ها مصلحت‌ها بود که علم ما به آن‌ها نمی‌رسد، می‌گوییم: پس آن خدایی که به سجده کردن حضرت ابراهیم کفار زمین و ملائکه آسمان را و سجده کردن حضرت لوط ملائکه را و به هفت مرتبه سجده کردن اسرائیل الله برادر خود را - که به اعتقاد یهود و نصارا کافر بود - راضی تواند شد، چرا راضی نباشد به این‌که همه ملائکه حضرت آدم صفی را که خود اقرار دارند که او را از برای خلافت زمین و آسمان آفریده بود.»

خبر غرائق، اشکال فلیپ پادری و نقد

مؤلف

فلیپ پادری روی این نکته که محمد ﷺ زمانی بت پرست بوده است،



شده است؛ چنان‌که آمده است:

«حضرت ابراهیم دو مرتبه در یک مجلس به امت کفار سجده کرد و در این فصل می‌گوید که حضرت یعقوب هفت مرتبه در برابر برادر خود که نصارا و یهود او را کافر می‌دانند، سجده نمود و به همه اولاد و عیال خود نیز فرمود که سجده در برابر عیص برادر او به‌جا آورند. پس الحال نصارا جواب بدهد که هرگاه در کتاب خود کفرهای چینی نسبت به پیغمبرانی که به آن‌ها ایمان آورده‌اند نوشته داشته باشند و با این وصف اقرار به شرف و نبوت ایشان کرده‌اند، پس اگر کافر ماجرای نمی‌کنند، چه چیز باعث ایشان شده است که به سبب تهمت‌هایی چند که فلیپ پادری بسته است - که اگر راست هم باشد به آن تهمت‌های کتب ایشان نمی‌رسد - ایمان بر پیغمبر پیغمبران؛ یعنی محمد مصطفی ﷺ نمی‌آورند و شب و روز کفر و عناد و عداوت به آن حضرت و اهل بیت و امت او می‌ورزند!»

اشکال دیگری که فلیپ پادری کرده این است که «چون می‌تواند بود که دین اسلام حق باشد و حال آن‌که عمده پیروان و پیشوایان آن دین را از برای حبّ جاه و ریاست امت او کشتند». وی از «کتاب سنت»

لِيَجْعَلَ مَا يُؤْتِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ...»<sup>۹</sup> یعنی ما نفرستاده‌ایم پیش از تو رسولی و پیغمبری مگر آن‌که وقتی چیزی را فکر نماید، شیطان خود را داخل دل او نکرده باشد، اما خدا محو خواهد نمود آنچه را که شیطان به عمل آورده است، پس محکم خواهد ساخت خدا آیات قرآن را و الله تعالی عالم و حاکم می‌باشد از برای آن‌که قرار دهد آنچه را که شیطان داخل نمود از برای هلاکت آن‌هایی که در دل‌های ایشان مرض هست و از برای آنانی که دل‌های ایشان قساوت دارد.»

فلیپ می‌گوید که محمد با این کلمات خواست تا «خود را از آن سجده که در برابر بت کرده پاک بسازد».

اما پاسخ علی قلی، در درجه نخست آسان است. وی می‌گوید این ادعای فلیپ که این مطالب «در کتب اهل اسلام» آمده باید بدانند که «آن تفسیر سنیان خواهد بود» نه تفاسیر شیعه. نهایت آن‌که فرض کنیم سجده‌ای هم بوده است، این می‌توانسته است يك سهو باشد نه بیشتر. در حالی که در همین تورات بارها از سجده انبیایی چون ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق یاد

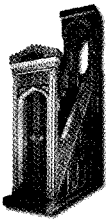
نقل کرده است که در آنجا گفته شده «آلی یعنی علی، عثمان را کشت و بعد از آن معاویه علی را به قتل رسانید و بعد از آن حسین به انتقام خون پدر، معاویه را کشت و بعد از آن یکی از خویشان معاویه، حسین پسر علی و دختر زاده محمد ﷺ را کشت و سر او را چند مرتبه در وقت چیزی خوردن به سر سفره حاضر کرد از برای سیر کردن وحشت و خشم خود و همچنین عمده ترین شاگردان محمد را بعد از او کشتند تا پادشاه سیزدهم به این نحو که اول عثمان که داماد حضرت محمد ﷺ بود کشته شد و قاتل او علی بود که هم داماد محمد و هم پسر عموی او بود و هر دو عمده پیروان او بودند و به اضافه عایشه که هم زوجه و هم پیرو محمد ﷺ بود، در کتاب سنت نوشته شده است که با وصف آن که عثمان پادشاه مسلمانان بود، عایشه خود شمشیر به دست علی داد از برای آن که او را بکشد و بعد از آن که او را کشتند در مزبله اش انداختند؛ پس این است رحم و مروت پیروان محمد که در میان خود داشتند». اما این که این مطلب، چه طور قرآن را نفی نمی کند، از این بابت است در قرآن آمده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»، آن رفتار با این آیه که

وعدہ کرده که اثر سجود را روی پیشانی این‌ها می‌بینید، سازگار نیامده است.

علی قلی اولاً، اشکالاتی بسان برخی موارد که گذشت، به تلفظ اسامی توسط فلیپ گرفته است و می‌گوید: چرا «عثمان را لثمن و علی را آلی و معاویه را موحیا و حسین را آلوزلی و عایشه را اغزا نوشته است؟» به نظر می‌رسد که متن عربی کتاب فلیپ دست وی بوده که چنین ایرادهایی در تلفظ اسامی به او می‌گیرد و الا اگر متن لاتین بود، قاعدتاً این قبیل تلفظ‌ها جای توجیه داشت. وی اشاره کرده است که فلیپ کتابش را «به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است».

اما اشکال مهم تر آن است که «هرچه در این عبارات گفته، همه دروغ و افترا است» و البته روشن است که آن نسبت‌ها دروغ است. این که عایشه شمشیر به علی داده باشد که او عثمان را بکشد، یا این که حسین، معاویه را کشته باشد، همه مطالب بی ربط تاریخی است و به قول علی قلی «هرکس که فی الجمله از کتب اهل اسلام خبر دارد، هویدا است که این‌ها همه دروغ‌اند».

نکته دیگر آن است که این کشته شدگان مانند عثمان و معاویه، از کجا



میراث

مصدق آن آیه دانسته شده‌اند؟ مصداق روشن برگزیدگان، اهل مباحله هستند و همین‌طور «شیعیان ایشان همان‌هایی‌اند که پروردگار در سوره فتح فرموده است که سختند بر کفار و مهربانند در میانۀ خود». پیداست که مصدق آن آیه، آنانی هستند که در مباحله بودند، نه کسانی چون «معاویه و عثمان و عایشه و سایر بنی‌امیه».

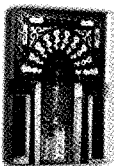
بسا «نصارا بگویند که علی و حسن و حسین که بنا بر قول تو هم از بزرگان دین محمد ﷺ بودند نیز کشته شدند؛ پس اگر دین شما بر حق بود نمی‌بایست که چنین پیشوایان دین را امت پیغمبر شما بکشند».

پاسخ علی قلی آن است که «از کشته شدن ایشان، بطلان دین محمد ﷺ لازم نمی‌آید»؛ زیرا مهم آن است که بینیم به دست چه کسی کشته شدند. اینان «به دست کافری که به آن حضرت نفاق داشتند و از ایمان بهره نداشتند شهید شده‌اند، چنانچه حضرت زکریا و یحیی و سایر انبیای بنی‌اسرائیل و به اعتقاد نصارا حضرت عیسی نیز که خدای ایشان است شهید شده‌اند».

وی سپس به اختلافات مذهبی و کشت و کشتارهای میان مسیحیان هم اشاره کرده از اختلاف یاقویت‌ها و نستورین و

نقش لوتر و کالون در این میانه یاد می‌کند که «همه دعوا می‌کردند و می‌کنند که ما پیرو واقعی دین حضرت عیسی می‌باشیم، کشته شده‌اند و کشته شدگان به دست ایشان را نصارا شهیدان در راه خدا و حضرت عیسی دانسته پرستش، می‌نمایند و پادشاهان ایشان از اول مثل قسطنطین تا آخر از قبیل پادشاهان حال؛ یعنی آلمان و فرنیس و پرتگال و غیره در هر جا که جماعت مذکوره به دستشان می‌افتد با وجود آن‌که ادعای دین حق حضرت عیسی می‌کنند ایشان را می‌کشند و کشتن ایشان را ثواب می‌دانند و آن جماعت کشته شدگان چینی را شهیدان دانسته ایشان را پرستش می‌نمایند و غریب‌تر از این آن است که آلمان و پرتگال و فرنیس و اسپانیا که هم ریم پایایی و با پادری فلیپ هم مذهب‌اند، از هم دیگر را می‌کشند و به خون یکدیگر تشنه‌اند. پس اگر کشته شدن پیشوایان هر دینی بطلان دین را لازم داشته باشد، وای بر حال نصارا که تا حال به سبب این کشته شدگان چه پیغمبر و چه غیر پیغمبر مکرر دین ایشان باطل شده است و ایشان باز بر باطل ایستادگی دارند».

این بود مهم‌ترین مواردی از اشکالات فلیپ پادری که علی قلی به نقد آن‌ها



کشیشی فعالیت تبلیغی و تبشیری در اصفهان داشته است. شرحی از زندگی و افکار او را در مقدمه همان کتاب «نقد سفر پیدایش تورات» آورده‌ایم.

پرداخته است. جالب است که هم متن اشکالات و هم پاسخ‌ها، از دو نفر اروپایی است، با این تفاوت که نفر دوم مسلمان شده و این پس از آن بوده که سال‌ها در مقام

### پی‌نوشت‌ها

۱. بنگرید به مقدمه مصقل صفا، صص ۶۲ - ۶۱ چهره مسیح در ادبیات فارسی، قمر آرین، ص ۱۵۹
۲. هدایة الضالین، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۱ - ر. وی در طی ده برگ به نقل و رد مطالب فلیپ پادری پرداخته است.
۳. احمدبن زین العابدین علوی داماد میرداماد بوده نه از نواده‌های او.
۴. بنگرید: مصقل صفا، صص ۶۷ و ۶۸
۵. آل عمران: ۳۳
۶. از کتابهایی که در اینجا نام برده به خصوص کتاب «اقر» آگاهی نداریم که چه کتابی بوده و این چه نامی ست. اما کتاب انوار، از ابوالحسن بکری است و اثری است در باره مولد النبی ﷺ که کاملاً داستانی و قصه‌ای است و متن کامل آن را مرحوم مجلسی در بحار الانوار در آغاز بخش مربوط به سیره نبوی آورده است.
۷. بخوانید آمنه و سپس نزد عبدالمطلب و از هشت سالگی نزد ابوطالب.
۸. الضحی: ۶
۹. حج: ۵۲

